



<http://>

تاریخ کربلا

تهیه و تنظیم: حجت الاسلام هادی فلاح همدانی

## فهرست

۴	تاریخ کربلا - قسمت ۱
۴	دلیل نامنی چیست؟
۵	محمد بن حنفیه کیست؟
۶	ام سلمه کیست؟
۷	تاریخ کربلا - قسمت ۲
۹	مروان بن حکم کیست؟
۱۱	تاریخ کربلا - قسمت ۳
۱۱	وضعیت عراق
۱۲	اولین نامه به سید الشهداء(ع)
۱۲	متن اولین نامه
۱۳	متن چهار نامه برای امام (ع)
۱۴	آخرین نامه
۱۴	پاسخ امام (ع) به نامه های کوفیان
۱۴	تاریخ کربلا - قسمت ۴
۱۶	مسلم کیست؟
۱۸	دروغ تاریخ نسبت به مسلم
۱۹	تاریخ کربلا - قسمت ۵
۱۹	شخصیت عبدالله بن عمر
۲۰	خیرخواهان واقعی امام
۲۰	خیرخواهی محمد حنفیه

- ۲۱ ..... خیرخواهی عبدالله ابن جعفر
- ۲۱ ..... خیرخواهی ابن عباس
- ۲۱ ..... خروج امام از مکه
- ۲۲ ..... اولین منزلگاه؛ تنعیم
- ۲۲ ..... تاریخ کربلا - قسمت ۶
- ۲۲ ..... منزلگاه کجاست؟
- ۲۳ ..... منزلگاه دوم:
- ۲۳ ..... منزلگاه سوم:
- ۲۳ ..... منزلگاه چهارم:
- ۲۴ ..... منزلگاه پنجم:
- ۲۴ ..... منزلگاه ششم:
- ۲۵ ..... منزلگاه هفتم:
- ۲۵ ..... تاریخ کربلا - قسمت ۷
- ۲۵ ..... منزلگاه دهم
- ۲۶ ..... منزلگاه یازدهم
- ۲۶ ..... منزلگاه دوازدهم
- ۲۷ ..... منزلگاه سیزدهم و چهاردهم
- ۲۸ ..... در لشکر "ذو حسب" چه کسانی هستند؟

## تاریخ کربلا - قسمت ۱

برای بیان اهداف حضرت سیدالشهداء از قیام عاشورا، ابتدا به سیر تاریخی حرکت ایشان می پردازیم. دانستن علت خروج امام (ع) و زمان آن، اتفاقات و دیدارهای حضرت و سخنان ایشان، برای روشننگری افکار لازم است. در بیان وقایع تاریخی به مباحث مهم تر می پردازیم و جزئیات و مباحث فرعی را در مجالی دیگر مطرح خواهیم کرد.

بعد از به دزک واصل شدن معاویه در روز ۲۶ رجب سال ۶۰ هجری، وضعیت بسیار ناامنی در مدینه برای حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بوجود آمد. در شب جمعه ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری، امام علیه السلام همراه با خانواده شبانه و بسرعت مدینه را ترک کردند. شواهد نشان می دهد که جان امام در مدینه به مخاطره افتاده بود و ایشان نمی توانستند در مدینه بمانند.

زمانیکه امام از مدینه خارج شدند این آیه را تلاوت می کردند: « فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » در حالی از شهر خارج شد که ترسان بود و به خداوند عرض می کرد خدایا مرا از قوم ظالم نجات بده.

این آیه وصف حال و فرمایش حضرت موسی در هنگام خروج از مصر است. مؤمن آل فرعون به ایشان خبر داد که فرعون و فرعونیان کمر به قتل تو بسته اند، ماندن در مصر به صلاح تو نیست. تعبیر قرآن اینگونه است که موسی شبانه از مصر خارج شد در حالیکه - خائفا یترقب- می ترسید. امام حسین نیز همینگونه از مدینه خارج شدند. این آیه شاهدهی بر اوضاع ناامن مدینه است.

جناب سکینه خاتون دختر بزرگوار امام حسین (ع) جمله ای در وصف ناامنی مدینه فرمودند: « ما كان من اهل بيت اشد خوفاً منا حين خرجنا من المدينة » هیچ اهل بیتی از ما ترسان تر نبود، هنگامیکه مدینه را ترک می کردیم. این موارد شواهدی بر ناامنی اوضاع بوده است.

### دلیل ناامنی چیست؟

یکی از توصیه های حکومتی معاویه به یزید این بود که به فرزندش می گفت: در دوران حکومتی خود چهار نفر برای تو مشکل ایجاد می کنند: ۱- عبدالله بن عمر - فرزند خلیفه دوم اهل تسنن. ۲- عبدالرحمن بن ابوبکر فرزند خلیفه اول اهل تسنن. ۳- عبدالله بن زبیر. ۴- حسین بن علی (ع). من به تو توصیه می کنم فرزند عمر و ابوبکر را تطمیع کن، دم فرو می برند و دیگر هیچ نخواهند گفت. اما عبدالله بن زبیر و حسین بن علی (ع) با تو موافقت نمی کنند. هیچوقت به دنبال بیعت با آنها نباش. بین این دو نفر عبدالله بن زبیر را رها کن که هر جای عالم برود در دسترس توست، او موقعیتی ندارد که بتواند افرادی را جمع کند. اما از مخالفت با حسین بن علی (ع) بر حذر باش. او با تو توافق نمی کند. کاری کن که با تو مخالفت نکند که همین کافیست.

این سیاستی بود که معاویه در ده سال حکومت خود در زمان سید الشهداء (ع) در پیش گرفته بود. کاری انجام می داد که امام با او مخالفت نکند. تمام دوران حکومتش مخفی کاری می کرد. به یزید هم این توصیه را کرد لکن یزید چند خصوصیت داشت. اولاً فردی دائم الخمر بود و عقل درستی نداشت. ثانیاً از مشاوره های یهود و نصاری بهره می برد. چون پیامبر طومار یهود و نصاری را در هم پیچیده بودند، آنان نیز کینه و عناد شدیدی با اسلام و پیامبر اسلام داشتند و امام حسین (ع) را جلوه ی حاضر پیامبر می دیدند. در یکی از مشاوره های خود به یزید پیشنهاد دادند نامه ای به ولید بن عتبّه والی مدینه بنویسد.

یزید نامه ای به این مضمون نوشت: "از بنده خدا یزید بن معاویه امیرالمومنین، به والی مدینه ولید بن عتبه. در پی رسیدن نامه بلافاصله از این سه نفر یعنی حسین بن علی (ع)، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیر. هر کدام مخالفت کردند سر از بدنشان جدا کن و برای من ارسال کن".

در نامه اسمی از عبدالرحمن بن ابوبکر نیامده، زیرا عبدالرحمان در زمان حکومت معاویه درگذشت.

از متن نامه معلوم است که وضعیت برای امام حسین (ع) ناامن است. ولید بن عتبه، نیمه شب امام (ع) را برای بیعت خواست. امام متوجه اوضاع شدند و از ولید دو روز فرصت خواستند. این اتفاقات در ۲۷ رجب واقع شد و امام در سحرگاه ۲۸ رجب به همراه خانواده خود از مدینه خارج شدند. در زمان خروج سه ملاقات داشتند. یکی از آنها با محمد بن حنفیه است.

### محمد بن حنفیه کیست؟

محمد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علی (ع) است. اما چرا به او محمد بن حنفیه می گویند؟ مادر او "خوله حنفیه" دختر "قیس بن جعفر" است. جناب محمد بن حنفیه را به طائفه ی مادر نسبت داده اند. محمد، انسانی شجاع، دلیر، با ذکاوت و مورد وثوق علی (ع) بود. در بیان شجاعت او، می توان به جنگ جمل و صفین مراجعه کرد. تبلور شجاعت ایشان در جنگ صفین است. جناب محمد بن حنفیه، ارادت بسیاری به حضرت سیدالشهداء (ع) داشت. پس از شهادت امام (ع)، عده ی زیادی به او گرایش پیدا کردند. طایفه کیسانیه از گروههای علاقمند به او بودند که اعتقاد داشتند مهدی موعود همان محمد بن حنفیه است، او نمرده و در جایی پنهان شده است. زمانیکه خداوند اراده کند خواهد آمد.

امام در اولین ملاقات، با برادر بزرگوارشان محمد بن حنفیه صحبت کردند. محمد به امام عرض کرد: "آقای من! بیشترین خیرخواهی ام برای شما و خاندان شماست. من خیرخواهتان هستم." امام فرمودند: « این خیرخواهی تو چگونه شامل حال من می شود؟ » عرض کرد: "شما محبوبترین مردمان و شایسته ترین افراد نزد من هستید که برایتان خیرخواهی کنم. توصیه می کنم اکنون - معاویه مرده است- از بیعت با یزید دوری کنید. نمایندگان خود را به سرتاسر بلاد اسلامی گسیل کنید تا آنها نظر شما را اعلام کنند. اگر همه مردم نسبت به شما توافق کردند، آنگاه رهبری خود را رسماً اعلام کنید و اگر اختلاف کردند و نپذیرفتند، هیچ چیزی از ارزشهای الهی و انسانی شما کم نمی شود. ولی من می ترسم که مردم در مورد شما اختلاف کنند. عده ای به طرفداری شما و عده ای به مخالفتتان برخیزند. آنگاه این دو گروه با هم مبارزه کنند و آن چیزی که در این هنگام از همه بدتر است خون مبارک و شخصیت و حرمت شماست. هرگز در این اختلاف، وارد جنگ نشوید".

امام فرمودند: « الان به کجا بروم؟ » گفت: "من پیشنهاد می کنم به مکه بروید. اگر آنجا را محلی امن دیدید، بمانید و به کارهایی را که عرض کردم برسید. امام (ع) در حق او دعا کردند و فرمودند: « خدا به تو خیر بدهد. تو در حق ما خیر خواهی کردی » .

وقتی به تاریخ کربلا مراجعه کنیم، می بینیم محمد بن حنفیه با امام حسین (ع) همراه نبوده است! با توجه به مطالعاتی که در این زمینه انجام داده ام توجیهاتی از تاریخ و روایات بدست آورده ام. اما دو توجیه در این مسئله را بیشتر می پذیرم.

۱- توجیه اول این بود که امام حسین (ع)، محمد بن حنفیه را مأمور کردند تا در مدینه بماند و به وی فرمودند: « این افرادی که با من همراهند، عزیزان من هستند. رأی آنها رأی من، گوشت آنها گوشت من، خون آنها خون من است. - حضرت با این جمله، نهایت ارتباط عاطفی خود را با خاندان و اصحابشان بیان می کنند- تو برای من نگران نباش. ماندن در مدینه مانعی ندارد. بمان و گزارش حال مردم مدینه را دقیقاً به من برسان» یعنی محمد بن حنفیه چشم امام (ع) در مرکز بلاد اسلامی - مدینه- است.

۲- توجیه دوم در رساله ی "مهنائیه" علامه حلی در پاسخ به سؤال سید مهنا آمده که پرسیده بود: آیا محمد بن حنفیه از نظر اعتقادی با فرزندان حضرت زهرا (س) مشکلی داشته است؟ علامه فرمود: او مشکلی نداشته است. سید مهنا می پرسد: اگر مشکلی نداشته، چرا در این سفر همراه نبوده است؟ علامه پاسخ می دهد: ظاهراً محمد حنفیه دارای قدرت بازو و پنجه های بسیار قوی بوده است. این قدرت پنجه، مورد چشم زخم از سوی حسودان قرار می گیرد و بدن او فلج می شود و به این ترتیب جهاد از او ساقط می شود. این توجیه هم معقول است. هم قدرت او در جنگ صفین نقل در تاریخ است و هم چشم زخم در قرآن تأیید شده است.

این دو توجیه در پاسخ به عدم حضور محمد حنفیه در رکاب امام حسین (ع) نقل شده است.

دومین ملاقات امام (ع) با برادر دیگرشان "عمر اطرف" است. عمر اطرف فرزند علی بن ابی طالب (ع) و برادر امام (ع) است. او زمانیکه فهمید امام (ع) می خواهند مدینه را ترک کنند، به امام عرض کرد: "از برادرم ابامحمد حسن بن علی (ع) شنیدم که از پدرمان ...

در اینجا بود که نتوانست حرف خود را ادامه دهد. بغض گلویش را گرفت و شروع به گریستن کرد. وقتی اشک از چشمانش جاری شد امام (ع) کلام را آغاز کردند و فرمودند: «می خواهی بگویی که برادرم از پدرم نقل کرده که حسین (ع) در این سفر کشته خواهد شد؟» گفت: "حرف شگفتی زدی! بلی. همین پیام را دادند" حضرت فرمودند: «فکر می کنی نمی دانم سرنوشت من در این سفر چیست؟ می دانم سرنوشتم چیست. اما قضای الهی است و باید بروم»

۳- سومین ملاقات حضرت سیدالشهداء (ع) با ام المؤمنین جناب ام سلمه سلام الله علیها بود.

### ام سلمه کیست؟

ام سلمه از اولین کسانی بود که به همراه جعفر بن ابیطالب به یمن مهاجرت کرد. همسرش که به شهادت رسید به مکه بازمی گردد و پس از مدتی به مدینه می رود. شرایطی پیش می آید که پیامبر با او ازدواج می کنند. او فدوی حضرت زهرا (س) بود و تنها کسی بود که در قضیه فدک، نزد غاصبین رفت و به نفع حضرت شهادت داد. در پاسخ به او گفتند شهادت یک زن مقبول نیست. حضرت زهرا (س) در وصف جناب ام سلمه به آنها فرمودند: «این زن، کسی است که پیامبر در باره اش فرمودند: او اهل بهشت است»

حضرت سید الشهداء (ع) قبل از عزیمت خود نامه ای خطاب به جناب ام سلمه نوشتند و او را با عبارت "یا امه" یعنی مادر خطاب کردند. متن نامه ی امام (ع)، وصایت امامت است. یعنی امام بعد از خود را مشخص کردند. امام (ع) نامه را به ام سلمه داده و به فرمودند: «این نامه را نگهدار، هر کس این نامه را از تو طلب کرد، شک نکن که او امام بعد از من است» بعد از واقعه ی کربلا، وقتی اسراء به مدینه آمدند امام علی بن الحسین زین العابدین (ع)، او را خواستند و فرمودند: «یا امه! نامه ای را که پدرم به رسم امانت به تو داده به من بازگردان» لذا اولین شاهد بر امامت امام زین العابدین (ع) جناب ام سلمه است. از این واقعه ی تاریخی معلوم می شود که چرا امام علیه السلام، ام سلمه را همراه خود نبردند. اگرچه ام سلمه از زنان اهل بیت است، اما برای تداوم نسل امامت، حضور او لازم است تا وصایت امامت به این بانوی عظام داده شود.

ام سلمه هنگام عزیمت امام حسین (ع) به محضر ایشان شرفیاب شد و عرض کرد: «فرزندم! با سفر خود به عراق مرا محزون مکن. از جدت رسول خدا (ص) شنیدم که فرمودند: حسین من در عراق، در سرزمینی که کربلا نام دارد با لب تشنه کشته می شود» امام، کلام ام سلمه را قطع کرده و ادامه دادند: «وَقَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَعَدْوَانًا» خداوند اراده کرده تا مرا در راه خودس کشته، مقتول، سربریده و مذبوح از ستم و کینه و دشمنی ببیند. و ادامه دادند: «وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرِي حَرَمِي وَرَهْطِي وَنِسَائِي مُشْرَدِينَ وَأَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ، مَظْلُومِينَ، مَأْسُورِينَ، مُقْبَدِينَ وَهُمْ يَسْتَعِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَصْرًا وَلَا مُغِيثًا» و خداوند اراده کرده که اهل حرم مرا، زنان و مخدرات مرا آواره

ببیند، بعضی از اطفال من ذبح شوند، بعضی از فرزندان من در قید اسارت باشند در حالیکه از مردم کمک می خواهند، اما مردم از کمک کردن ابا می کنند. این سومین ملاقات و مهمترین ملاقات حضرت بود.

بسیاری از اخبار کربلا قبل از وقوع آن، از جناب ام سلمه نقل شده است. شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل می کند که زمین پست شد، همه ی کوهها کنار رفتند. چشمان ام سلمه به واقعه کربلا- که هنوز اتفاق نیفتاده- افتاد. ام سلمه بیهوش شد. رسول خدا قبل از رحلت خود، مثنی از خاک کربلا را به ام سلمه دادند و فرمودند: « هرگاه از خواب برخاستی و دیدی این خاک فرمز شده، بدان حادثه واقع شده و حسین مرا کشته اند » ام سلمه پس از این ماجرا، تا روز عاشورای سال شصت و یک هجری در اضطراب بود.

به هر صورت، امام (ع) خائفاً یترقب از مدینه حرکت کرده و در شب جمعه سوم شعبان سال ۶۰ هجری وارد شهر مکه شده و به خانه عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبر - نزول اجلال فرمودند. در این سفر برخی به امام (ع) می گفتند که شما هم مثل عبدالله بن زبیر از بیراهه بروید اما امام در پاسخ فرمودند: « قسم به خدا که من از راه راست منحرف نمی شوم، تا زمانی که خدا قضایش را بر من جاری سازد »

زمانیکه امام حسین (ع) به مکه رسیدند، این آیه را تلاوت کردند: « وَكَمَا تَوَجَّهتَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ » زمانیکه موسی از مصر خارج شد و به مدین رسید عرض کرد امید دارم که خداوند مرا همیشه در راه راست نگهدارد.

مراد امام از قرائت این آیه در ورود به مکه این بود که نشان دهد که از یاد خدا و راه خدا غفلت نمی کنند. شاهد این امر، زمانی است که حضرت در قتلگاه سر به سجده گذاشتند و فرمودند: « اللهم رضاً بقضائك » وگرنه صراط مستقیم، صراط قرآن و اهل بیت است و دلیلی ندارد کسی که خود از مصادیق تقلین است، دچار غفلت شود.

## تاریخ کربلا - قسمت ۲

یکی دیگر از کارهایی که حضرت سیدالشهداء (ع) هنگام خروج از مدینه انجام دادند این بود که برای وداع و توشه گرفتن برای این سفر به زیارت مزار پیامبر اکرم (ص)، مزار مادر بزرگوارشان (س) و مزار حضرت امام حسن مجتبی (ع) مشرف شدند.

نکته ی این زیارت، وداع ایشان است که بمعنای اتمام کار است. حضرت می دانستند که دیگر بازگشتی وجود ندارد.

در ۲۶ رجب سال ۶۰ معاویه به درک واصل شد. زمانیکه در بستر بیماری بود پیکی را به مدینه فرستاد. زمان رسیدن پیک به مدینه با مرگ معاویه مقارن شد. پیک شبانه به مدینه رسید. از طرف یزید هم نامه ای دارد مبنی بر این که قبل از اینکه خبر مرگ معاویه منتشر شود از سه نفر یعنی "حسین بن علی(ع)، عبدالله بن زبیر و عبدالله ابن عمر" بیعت بگیر.

در نامه آمده است که قبل از افشا شدن خبر مرگ معاویه، بیعت بگیر. با توجه به اینکه پیک شبانه به مدینه رسید، والی مدینه "ولید بن عتبه" [عتبه برادر معاویه و ولید برادر زاده ی معاویه است] تصمیم می گیرد که افرادی را که در مدینه حضور دارند شبانه احضار کند. بهمین جهت پیکی را به منزل امام حسین (ع) و عبدالله بن زبیر می فرستد. پیک ولید بن عتبه، پسر خلیفه سوم فرزند عثمان است. وقتی به امام (ع) می گوید که امیر تو را احضار کرده، امام (ع) فرمودند: « من به ولید اطمینانی ندارم، او مورد وثوق من نیست » امام سی نفر را که غالباً برادران و برادر زادگان ایشان بودند به همراه عده ای از مردان بنی هاشم خبر کردند تا همراه خود به دار الاماره رهسپار شوند. ابن زبیر هم از راه می رسد و با

امام روبرو می شود. ابن زبیر دشمن امام حسین (ع) است. زیرا پدر زبیر همان کسی است که در جنگ جمل به دست اصحاب علی بن ابیطالب (ع) کشته شد. زبیر به اهل بیت پیامبر (ص) ارادتی ندارد.

ابن زبیر اظهار نگرانی می کند و می گوید: احضار ما در این ساعت غیر متعارف چه معنایی دارد؟ امام فرمودند: « قدری صبر کن. من به تو می گویم چه اتفاقی افتاده است. شب گذشته خواب دیدم منبر معاویه واژگون شده و از خانه ی معاویه آتش شعله می کشد. تعبیر خواب اینست که معاویه مرده است. اینها ما را نخواستند مگر اینکه از بیعت بگیرند » ابن زبیر می گوید: « اگر قصه همین باشد که فرمودی، اگر خواستند از ما بیعت بگیرند آیا تو بیعت می کنی؟ » امام (ع) فرمودند: « من قطعاً بیعت نخواهم کرد »

والی مدینه، امام (ع) و ابن زبیر را به حضور طلبید. ولید تا چشمش به امام حسین (ع) افتاد برای تلطیف جو حاکم از سر رأفت و مهربانی شروع به صحبت با امام کرد. در آن جلسه دشمنان امام (ع) حضور داشتند. ولید بن عتبه، مروان بن حکم و ابن زبیر از دشمنان امام هستند. امام (ع) به ولید سلام کردند و او نیز عالی و نیکو جواب داد و شروع به صحبت کرد:

"الْصَّلَةُ خَيْرٌ مِنَ الْقَطْعِيَّةِ" پیوند و اتحاد بهتر از جدایی است. "وَالصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْفِاسَادِ" برقراری صلح بهتر از فتنه است. "وَقَدْ أَنْ لَكُمْ أَنْ تَجْتَمِعَا" الان وقت آن است که شما با هم متحد شوید. "اصْلِحْ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِكُمَا" خداوند بین شما را اصلاح کند- مراد از طرفین، دستگاه اموی و شخص امام حسین (ع) است-

زمانیکه ولید این جملات را به زبان می آورد، امام دائماً آیه ی استرجاع می خواندند: « انا لله و انا اليه راجعون » فقط حرفهای او را می شنیدند و آیه ی استرجاع می خواندند.

امام به ولید فرمودند: « خبر داشتم معاویه مریض بود، حال معاویه چگونه است؟ » ولید پاسخی زیرکانه و جالب به این سؤال امام داد. آهی از اعماق وجودش کشید و گفت: "یا ابا عبدالله! خداوند در مصیبت فقدان معاویه به تو پاداش دهد، معاویه عموی خوبی برای تو بود. امیرالمؤمنین یزید بن معاویه الان خبر مرگ او را رسانید" با این پاسخ زیرکانه، هم خبر مرگ معاویه را داد و هم امام را از حاکم شدن یزید باخبر کرد.

سپس امام (ع) دلیل دعوت خود را پرسیدند. ولید گفت: "مردم عموماً با حکومت یزید توافق کرده اند و ما هم الان دنبال توافق شما هستیم. باید بیعت کنید" امام (ع) فرمودند: « ولید! من کسی نیستم که در پنهان بیعت کنم، باید شرایط را فراهم کنی. فردا که عموم مردم را به بیعت دعوت کردی، من هم می آیم تا ببینم خدا کار را به کجا می کشاند » ولید گفت: "یا ابا عبدالله! حرف خوبی زدی. جز این هم توقع نداشتم. فردا مردم را دعوت می کنیم و به امید خدا از مردم بیعت می گیریم"

امام (ع) وعده ی بیعت ندادند. اگر وعده می دادند قطعاً تخلف نمی کرد. فرمودند من در خفاء و پنهان بیعت نمی کنم. فردا که از مردم دعوت کردی، من هم می آیم تا ببینم خدا کار را به کجا می کشاند.

مروان بن حکم به ولید گفت: "اگر او از اینجا برود، تو و امثال تو بر او چیره نمی شوید. همین جا او را زندانی کن. اگر بیعت کرد که هیچ، اما اگر بیعت نکرد سرش را از بدنش جدا کن و برای یزید بفرست" امام (ع) نگاه غضب آلودی به مروان بن حکم کردند و فرمودند: « تو ولید را تشویق می کنی که مرا بکشد؟ بدان تو و امیرت- ولیدبن عتبه- کوچکتر از آن هستی که بخواهید مرا بکشید » بعد امام (ع) با صدای بلند به ولید فرمودند: « أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ » ما خاندان نبوت هستیم « وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ » گنجینه ی رسالت هستیم « وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ » محل رفت و آمد ملائکه الهی هستیم « وَمَخَلُّ الرَّحْمَةِ » و رحمت از خاندان ماست « بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ » خدا همه ی امور را بواسطه ی ما گشایش



می دهد و همه ی امور به ما ختم میشود « وَ يَزِيدُ رَجُلًا فَاسِقًا شَارِبًا الْخَمْرَ قَاتِلًا النَّفْسَ الْمُحَرَّمَةَ » یزید آدمی فاسق، شرابخوار و قاتل انسانهای بیگناه است « مُلْعِنٌ بِالْفِسْقِ » علنی فسق می کند « وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ » و مثل من با مثل او هرگز بیعت نمی کند!

صدای سیدالشهداء (ع) که بلند شد همراهان امام که ۳۰ نفر از دلاوران عشیره ی ایشان بودند، آمدند. زیرا حضرت به آنان فرموده بودند که هر وقت صدایم بلند شد، بدانید که جانم در معرض خطر است، بیایید و مرا بیرون بیاورید. آنان نیز آمدند و امام (ع) را تحت الحفظ بیرون بردند. امام (ع) بیعت نکردند و فرمودند که بیعت نمی کنم.

دیگر مجاللی برای ماندن سیدالشهداء (ع) در مدینه وجود ندارد. شب گذشت و به صبح رسید. هنگامه ی صبح مروان بن حکم با اباعبدالله الحسین (ع) مواجه می شود و می گوید: "من برای شما خیرخواهی دارم. اگر حرفم را بپذیری، به صلاح دین و دنیای شماست"

امام (ع) فرمودند: چه توصیه ای برای من داری؟ گفت: با یزید بیعت کن! امام (ع) جواب دادند: « عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدٍ » باید فاتحه ی اسلام را خواند زمانی که حاکم امت اسلامی فردی مثل یزید باشد. - این کلام، جواب امام به مروان حکم است و نه علت قیام ایشان.

بعد فرمودند: « وَيَحْكُ يَا مروان! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدٍ، وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ، لَقَدْ قُلْتَ شَطَطًا مِنْ الْقَوْلِ لَا أَلُومَكَ عَلَى قَوْلِكَ » ای بر تو مروان! به من دستور می دهی که با یزید بیعت کنم؟ در حالیکه او مردی فاسق است، حرف گزافه ای زدی اما من به این حرف تو را ملامت نمی کنم. « لِأَنَّكَ اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْتَ فِي صُلْبِ أَبِيكَ الْحَكَمِ بْنِ الْعَاصِ » بخاطر اینکه تو ملعون هستی، رسول خدا تو را لعن کرد زمانیکه در صلب پدرت بودی، و پدرت نیز حکم بن ابی العاص است. منظور امام این بود که از ملعون چیزی غیر از حرف گزافه انتظار نمی رود-

### مروان بن حکم کیست؟

مادر مروان "امیه" بود و پدرش "حکم بن ابی العاص". در زمان خلافت امام حسن مجتبی (ع)، مروان بن حکم بیکی را خدمت امام مجتبی (ع) می فرستد. بیک به امام عرض می کند که "من از طرف مروان برای شما پیامی دارم" امام (ع) فرمودند: « پیامت را بده » گفت: "شما دو نفر- اشاره اش به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است- فرزندان مردی هستید که مسلمین را متفرق کرد و عباد و زهاد را کشت. - مراد از عباد و زهاد، خوارج بودند- پدر شما چیزی جز این ندارد که شما بخواهید به آن افتخار کنید"

دو جواب به پیک داده شد. یکی توسط امام حسن (ع) و دیگری توسط امام حسین (ع) داده شد. امام مجتبی (ع) فرمودند: « به مروان بگو که اگر راست گفתי خدا جزای حرف راست تو را بدهد، ولی اگر دروغ گفתי پاداش خداوند در عذاب بسیار سخت است. منظور امام این بود که تو دروغ می گویی و تمام فضائل پدر مرا انکار می کنی در حالیکه فضائل پدر من قابل انکار نیست.

سیدالشهداء (ع) نیز به پیک مروان فرمودند که به مروان بگو حسین پسر علی (ع) و فاطمه (س) فرمود: « يَا بَنَ الرَّقَاءِ وَ الدَّاعِيَةِ إِلَى نَفْسِهَا بِسَوْءِ ذِي مَجَازٍ وَ صَاحِبِ الرَّأْيِ بِسَوْءِ الْعِكَاضِ، يَا بَنَ طَرِيدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَعِينِهِ، اِعْرِفْ مَنْ أَنْتَ وَ مَنْ أَبُوكَ وَ مَنْ أُمَّكَ » پسر ام حنیله زرقاء- به نسب او اشاره می کنند- زنی که در بازار ذی مجاز در عصر جاهلیت مردان را به خود دعوت می کرد و در بازار عکاظ ترقی پیدا کرد و صاحب پرچم شد- یعنی خانه ای را برای فساد فراهم کرد- اما پدرت، کسیکه به دستور پیامبر تبعید شد ملعون شمرده شد، این تو و این هم پدر و مادرت»

در سالی که پیامبر (ص) مکه را فتح کردند، حکم بن ابی العاص، پدر مروان مسلمان شد و همراه پیامبر (ص) به مدینه آمد. در همان دو سال آخر عمر پیامبر که به مدینه آمد، نتوانست خودش را حفظ کند. او جاسوسی پیامبر (ص) را می کرد و تمام اخبار بیت رسول خدا و جهان اسلام

را به کفار و مشرکین تقدیم می کرد. پیامبر که متوجه این مطلب شدند، فرمودند: « تو باید به جایی بروی که تو را نبینم » او را از مدینه بیرون کردند. بعد از زمان پیامبر (ص)، اولی که روی کار آمد، تبعید به قوت خود باقی ماند. دومی هم که آمد در طول ۱۲ سال حکومتش تبعید به قوت خود باقی ماند. اولین روزی که عثمان سر کار آمد، حکم را به مدینه بازگرداند. این کار یکی از دلایلی بود که مردم می خواستند عثمان را بکشند. به او می گفتند: "تو کسی را به مدینه راه دادی که لعنت شده ازلی و ابدی رسول خدا است. تو با پیامبر و شیخین مخالفت کردی"

به هر حال، امام به خیرخواهی مروان توجهی نکردند و در شب ۲۸ ماه رجب سال ?? شبانه مدینه را ترک کردند و به سوی مکه رهسپار شدند. شب جمعه ی سوم شعبان سال ۶۰ هجری وارد مکه شدند و تا هشتم ذی الحجه ی سال ۶۰ یعنی حدود چهار ماه در مکه ماندگار شدند.

ولید بن عتبہ نتوانست از امام بیعت بگیرد. وقتی امام (ع) با همراهان وارد دار الاماره شدند، سبب شد که ولید نتواند از این زبیر هم بیعت بگیرد. عبدالله ابن عمر هم در آن زمان در مکه بوده. بنابراین ولید در مأموریتش ناکام ماند.

اما یزید دو کار انجام داد: اول اینکه به جای ولید، فردی سفاک از بنی امیه بنام "عمر بن سعید اشرق" را به عنوان والی مدینه منصوب کرد. دومین کاری که کرد نامه ای برای ابن عباس- پسر عموی حضرت حسین (ع)- نوشت. مضمون نامه این بود: "بدان که پسر عمویت حسین (ع) و دشمن خدا عبدالله بن زبیر از بیعت با من سر باز زدند و به مکه فرار کردند و در صدد فتنه گری هستند. خودشان را در معرض هلاکت و نابودی قرار دادند. اما عبدالله بن زبیر که به زودی با شمشیر کشته خواهد شد- از نظر بزید تکلیف او مشخص است- اما حسین (ع) که من او را دوست دارم، اگر از کارهای خود نزد تو عذرخواهی کند، او را می بخشم و آنچه را که پدرم برای او قرار داده بود- از مال و منال- قرار می دهم و حتی بیشتر ... و شنیده ام که شیعیان عراق با او بیعت کرده اند"

از نظر دستگاه خلافت، خروج امام (ع) از مدینه برای تشکیل حکومت است. وقتی دیدند که امام از مدینه خارج شده و به مکه رفته اند و مردم نیز در صدد بیعت با او هستند. بنابر این به ایشان پیشنهاد مال و اموال دادند.

ابن عباس در پاسخ به نامه نوشت: "اما در مورد عبدالله بن زبیر، تو می دانی که او دشمن ماست و سالهاست که کینه ی ما را در دل دارد، با او هر کاری می خواهی انجام بده. اما حسین (ع)، قصدش از ترک مدینه این بود که عده ای از کارگزاران تو با او به تندی برخورد کردند و حرمت او را شکستند. حسین بن علی (ع) ناچار شد مدینه را به جهت امن خواهی به طرف بیت الله ترک کند"

از این پاسخ ابن عباس مشخص می شود که او هم هنوز نمی داند که حضرت برای چه از مدینه خارج شده اند. فکر کرده بود که امام (ع) از برخورد حکومتی ها ناراحت شده و به مکه رفته اند تا اوضاع آرام شود تا دوباره بازگردند.

به هر صورت، امام وارد مکه شده و در خانه ی عباس بن عبدالمطلب مهمان شدند. زمانیکه پیامبر به طرف مدینه مهاجرت کردند، عباس عموی پیامبر در مکه ماند. او این خانه را به نام خود کرد. خانه ی عباس بظاهر خانه ی اوست اما در واقع خانه ی رسول خداست که به حضرت سیدالشهداء (ع) ارث می رسد.

نقل است که وقتی به حضرت علی (ع) عرض شد که چرا زمانی که به خلافت رسیدید فدک را باز پس نگرفتید؟ حضرت فرمودند: « من به رسول خدا تاسی کردم. ایشان وقتی از مکه مهاجرت کردند و در ضعف بودند، عمویشان خانه را تصاحب کرد. اما وقتی به قدرت رسیدند و به مکه آمدند، از آن خانه سراغی نگرفتند»

امام حدود ۷ ماه و چند روز در مکه بودند. در این ایام دو اتفاق مهم افتاد. اول نامه هایی بود که از اقصی نقاط به امام رسید که بیان خواهد شد و دیگری فرستادن جناب مسلم بن عقیل به طرف عراق برای اطلاع و تایید این نامه ها بود.

در جلسه بعد نامه هایی که به امام حسین (ع) رسیده و فرایندی که جناب مسلم به کوفه فرستاده شدند را بررسی می کنیم.

## تاریخ کربلا - قسمت ۳

همانگونه که در جلسه پیش عرض شد حضرت سیدالشهداء (ع) در سوم شعبان سال ۶۰ ه.ق وارد مکه شدند و در منزل عمویشان عباس بن عبدالمطلب سکونت کردند. امام مدینه را ترک کردند چون در آنجا جانشان در امان نبود. به توصیه نزدیکان، ایشان به سوی مکه رهسپار شدند و چهار ماه در مکه ماندند. طبق نقلهای معتبر قبیله بنی هاشم بجز محمد بن حنفیه، ملازم رکاب حضرت بودند. حتی عبدالله بن جعفر همسر حضرت زینب (س) هم تا مکه در رکاب حضرت سید الشهداء (ع) بود. اما در مورد یاران و اصحاب همراه، نقلهای متفاوتی وجود دارد که پرداختن به آن در این بحث نمی گنجد. اصحاب حقیقی امام همان کسانی بودند که در کربلا و در هنگامه یاری حضرت به شهادت رسیدند. باقی مطالب جزئیات تاریخی است. اینکه چند نفر از مکه همراه حضرت به راه افتادند؟ چند نفر کم شدند؟ اسامی یاران چه بود؟ در این مسائل نقلهای مختلفی وجود دارد که در این بحث به آن پرداخته نمی شود.

### وضعیت عراق

کمی در مورد اوضاع مردم عراق در عصر امام حسین (ع) صحبت کنیم. شاید این سؤال پیش بیاید که چرا مردم عراق امام (ع) را دعوت کردند، اما در نهایت خیانت کردند و امام را تنها گذاشتند؟ مانند همان اتفاقی که برای مسلم بن عقیل بوجود آوردند. حدود ۱۸ هزار نفر برای امام نامه نوشتند، آنها چه کسانی بودند که اینقدر راحت به مسلم خیانت کرده و او را رها کردند؟

کوفه و بصره مهمترین شهرهای عراق در عصر امام (ع) بوده است. در زمان خلافت حضرت امیرالمومنین علی (ع)، بصره منشأ فساد می شود [جنگ جمل]. والی این دو شهر مهم را هم معاویه انتخاب کرده است، شخصی بنام "ابن زیاد" که در هر دو شهر ولایت دارد اما بخاطر آب و هوای بندری و خوب بصره، آنجا را برای استقرار خود انتخاب می کند. او ولایت بصره را بدست "ثمره بن جندب" داد که شخصی بسیار خطرناک بود، و ولایت کوفه را به "نعمان بن بشیر" سپرد که شخصی بسیار بی عرضه بود.

مردم عراق عمدتاً از حکومت امویان ناراضی بوده و مترصد بودند تا فرصتی پیش آید که بتوانند این ناراضی را ابراز کنند و اگر امکان داشته باشد آنان را ساقط کنند و جانشین آنها شوند. اما این مخالفت ها و ناراضی ها غالباً جنبه اعتقادی و دینی نداشت، بلکه منشأ ناسیونالیستی و قبیله ای داشت. برای این ادعا دو شاهد وجود دارد.

اول: زمانیکه علی بن ابیطالب (ع) حاکم جهان اسلام بودند، پایتخت حکومت خود را کوفه انتخاب کردند. تمام امور از جمله عزل و نصب ها از کوفه انجام می شد و کوفه به شهری آباد تبدیل شده بود. در زمان حکومت معاویه، شهر "شام" مرکز جهان اسلام شد و این حاکمیت بیست سال در شام بطول انجامید. این اتفاق برای مردم کوفه بسیار سخت بود. بنابراین یکی از دلایل ناراضی مردم کوفه، تغییر پایتخت و آباد شدن شام بود.

دوم: معاویه در طول بیست سال حکومتش، با واگذاری ولایت بصره و کوفه به شخص سفاکی بنام ابن زیاد در صدد تحقیر مردم عراق برآمد. زمانیکه ولایت کوفه بدست ابن زیاد افتاد، او در بدو ورود به کوفه، دست و پای هشتاد نفر از کوفیان را قطع کرد و جو ارباب و وحشت در

بین مردم ایجاد کرد. ثمره بن جندب نیز که از طرف ابن زیاد در بصره منصوب شده بود در زمان ورود به بصره، چهل و هفت نفر از حفاظ قرآن که اشخاص مهمی بودند را کشت. در معتبرترین نقلهای تاریخی نوشته اند که ثمره بن جندب طی دو سالی که در بصره حکومت داشت، هشت هزار نفر انسان بیگناه را کشت. عمر بن حمق، حجر بن عدی، رشید حجری، که همگی از صحابه ی خاص امیرالمومنین (ع) بودند، در زمان امام حسن مجتبی (ع) بدست ابن زیاد و به دستور معاویه در عراق کشته می شوند. نامنی جانی، پرداخت مالیات زیاد به والیان بصره و کوفه، تقسیم بیت المال بین نزدیکان دربار و ... باعث می شود که مردم عراق برای قیام به تکاپو بیافتند. این دو عامل اصلی برای مخالفت عمده مردم عراق بود.

بهمین جهت زمانیکه مسلم به کوفه می آید کوفیان که داعیه ی حکومت در ذهن دارند، تصور می کنند که علویان بر سر کار آمده اند. لذا ۱۸ هزار نفر با او بیعت می کنند. اما وقتی ابن زیاد بطور مستقیم وارد شهر کوفه می شود، از آنجا که سابقه ی ابن زیاد را می دانند، فقط آن عده ی اندک با مسلم می مانند. افرادی مانند: هانی بن عروه، سلیمان بن سرد خزائی، حبیب بن مظهر اسدی، رفاعه بن شداد بجلی و ... اینان کسانی بودند که یا در ارتباط با قضیه کربلا کشته می شوند و یا در قیام برای خونخواهی حسین بن علی (ع) حاضر می شوند. این اقلیت در کنار مسلم و بعد در رکاب امام حسین (ع) می ایستند. بقیه کوتاه می آیند و با امور دنیوی خود سرگرم می شوند.

اما عده دیگری از شیعیان واقعی که در اقلیت بودند، مخالفتشان با امویان جنبه اعتقادی داشت. آنان بواسطه اعتقاد به امیر المومنین علی (ع) با دستگاه معاویه مخالفت می کردند.

همزمان با حرکت امام حسین (ع) از مدینه به مکه، مردم عراق نسبت به سه مطلب آگاهی پیدا کردند. اطلاع از این سه موضوع شرایطی را برای مردم عراق فراهم کرد تا از حضرت دعوت کنند که به عراق بیایند. این سه مطلب عبارت بودند از:

- ۱- معاویه به درک واصل شده است. ۲- امام با یزید بیعت نکرده است. ۳- امام مدینه را ترک کرده است.

### اولین نامه به سید الشهداء(ع)

طبق نقل شیخ مفید در ارشاد اولین نامه ای که برای حضرت نوشتند در خانه ی شخصیت بزرگوار شیعه، سلیمان بن سرد خزائی است. او شیعیان امیرالمومنین (ع) را جمع کرد و برای آنان سخنرانی کرد. او شیعیان عراق و کوفه را خوب می شناخت. وقتی آنان را جمع کرد، گفت: "خبر دارید که معاویه مرده و حسین (ع) با یزید بیعت نکرده است. شما شیعیان او و پدرش هستید. اگر می دانید که او را یاری می دهید و با دشمنانش می جنگید و در راه او از جان دادن دریغ ندارید پس به آن حضرت نامه بنویسید و آمادگی خود را اعلام کنید، و اگر از تفرقه و سستی در یاری او بیم دارید، او را فریب ندهید" در جواب گفتند: ما با دشمن او خواهیم جنگید و در راه او جانفشانی خواهیم کرد" بنابر این اولین نامه برای حضرت ابا عبدالله (ع) در خانه سلیمان بن سرد خزائی از بزرگان شیعیان کوفه نوشته شد.

### متن اولین نامه

بعد از حمد و ثناء الهی نوشتند: "آن دشمنی که بر این امت یورش برد و به ظلم و ستم خلافت بر آنان را تصاحب کرد و اموال آنان را به زور برد، نیکان و برگزیدگان آنان را کشت و اشرار را به مناصب و قدرت رسانید، مال خدا را در میان گردن کشان و ثروتمندان قرار داد، دوری و نابودی بر این قوم باد، همچنانکه قوم ثمود نابود شدند، همانا برای ما این عبارت مهم است چون سیدالشهداء (ع) به این عبارت تکیه می کند همانا برای ما امام و پیشوایی نیست، پس به سوی ما روی آور. ما به نعمان بن بشیر- والی کوفه- نماز جمعه اقتدا را نمی کنیم و نمازهای عید

قربان و عید فطر را با او نمی خوانیم، اگر بدانیم که تو به عراق خواهی آمد، هر آینه نعمان بن بشیر را از کوفه بیرون می کنیم و او را به شام خواهیم فرستاد. انشاءالله تعالی"

این نامه از طرف سلیمان بن سرد خزائی، حبیب بن مظهر، رفاعه بن شداد بجلی که از رؤسای کوفه بودند، نوشته شد و چندین نفر زیر آن را امضاء کردند. آنگاه توسط دو پیک بنام های عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وال در روز دهم ماه رمضان به امام تقدیم کردند.

روز دوازدهم ماه رمضان در حدود ۱۵۰ نامه که هر کدام از نامه ها، بین یک تا چهار امضاء داشت، توسط سه نفر از شخصیت های بزرگ و ارزنده کربلا مثل قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمن و عبدالله شداد ارحبی خدمت حضرت سید الشهداء (ع) تقدیم شد.

ارسال نامه ها از روز دهم تا چهاردهم به حدی بود که در نقل های معتبر تاریخی که هم شیعیان به آن صحت گذاشته و هم اهل تسنن به آن استناد کرده اند، دوازده هزار نامه است. در واقع روزانه بین ششصد تا هفتصد نامه به امام می رسید که هر کدام چندین امضاء داشت. در حقیقت دوازده هزار امضاء برای امام ارسال شد.

#### متن چهار نامه برای امام (ع)

۱- "لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ امير المؤمنين من شيعه ابيه" برای حسین بن علی امیر المؤمنین از ناحیه شیعیان پدرش، - بعد از حمد و ثنای الهی - "اما بعد فان الناس يتظرونك" مردم چشم به راه تو هستند "الارای لهم فی غیرک" نظری به غیر تو ندارند "العجل العجل یا بن رسول الله" بشتاب! بشتاب! ای پسر رسول خدا "لعل الله أن يجمعنا بك على الحق" باشد که خداوند بوسیله شما ما را به حق برساند "و يؤيد بك المسلمين والسلام" و بواسطه شما خداوند اسلام و مسلمین را کمک نماید "بعد السلام و اتمه عليك و رحمه الله و برکاته" با بهترین و کاملترین تهیت ها و آرزوها برای شما از ناحیه خداوند "العجل العجل" شتاب کن شتاب کن.

۲- "بسم الله الرحمن الرحيم، للحسين بن علي عليهما السلام من شيعته من المؤمنين و المسلمين اما بعد فحي هلا فان الناس يتظرونك لاراي لهم غيرك، فالعجل العجل ثم العجل العجل، والسلام" از شیعیان حسین بن علی، از مسلمین و مؤمنین، عجله کن به آمدن، مردم چشم به راه شما هستند، مردم بغیر شما به چیز دیگری نظر ندارند، عجله عجله عجله عجله.

۳- متن سومین نامه ای که از مردم عراق برای امام حسین (ع) فرستاده شده، از سوی شخصی است که در زمان نوشتن نامه، داعیه ی حکومت دارد و او شبت بن ربیع است که بعد از فرماندهان سپاه یزید در کربلا می شود. اما متن نامه: "اما بعد فقد اخضر الجنات و أينعت الثمار فاذا شئت فاقبل على جندلك مجند، والسلام" اما بعد، باغها سرسبز شده، میوه ها رسیده - کنایه از اینکه وقت کار فرا رسیده- هر وقت خواستی، بیا به سراغ کسانی که برای جانفشانی برای تو بسیار مجهز هستند، والسلام.

دوازده نفر زیر این نامه را امضاء کردند که همگی منافق بودند.

۴- "بسم الله الرحمن الرحيم، أنا معك و معنا مائة الف سيف" ما با تو هستیم و با ما صد هزار شمشیر است.

آخرین نامه هایی که بدست حضرت سیدالشهدا (ع) رسید، روز چهاردهم ماه مبارک رمضان توسط هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی بود. به این دلیل آخرین نامه بود که امام در روز ۱۴ رمضان در پاسخ به کوفیان نامه ای می نویسد و در آن ذکر می کند که آخرین فرستادگان شما هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی نزد من آمدند.

اما سعید بن عبدالله حنفی کیست؟ او شخصی بود که دو ویژگی برایش نقل کرده اند:

۱- در زمانیکه امام جواب نامه ی کوفیان را به این دو نفر می دهند، او عرض می کند: چرا من باید بروم کوفه؟ حضرت فرمودند: جواب نامه مرا ببر. عرض می کند: به جد بزرگواریت من دست از دامن تو بر نمی دارم تا خدا بداند که در غیاب پیامبر حرمت تو را حفظ کردم. اگر مرا بکشند، جسد مرا خاکستر کنند و خاکستر مرا بر باد دهند و دوباره زنده کنند و تا هفتاد بار این کار را تکرار کنند، من هرگز دست از دامن تو بر نمی دارم و بدون تو به کوفه نخواهم رفت.

۲- او از کسانی است که امام زمان (ع) در زیارت ناحیه به او سلام می دهند. کسیکه خطاب سلام امام زمان قرار بگیرد، ممتاز است.

### آخرین نامه

امام (ع) هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی را احضار کردند و فرمودند: « این نامه هایی که شما آورده اید را چه کسانی امضا کردند؟ » امام (ع) با این سؤال، راه درست برای قضاوت تاریخ را باز کردند. آنان اسامی امضاء کنندگان را گفتند. بعد حضرت بهمراه این دو نفر بین رکن و مقام رفتند و دو رکعت نماز خواندند. این دو نفر را دعوت کردند و فرمودند: « شب گذشته جدم را در خواب دیدم، مرا به کاری فرمان دادند که باید آن را انجام دهم، خداوند در این امر برای من خیر خواسته است و همواره خدا برای من خیر خواه است »

از دیدگاه تاریخ حرکت حضرت سیدالشهداء (ع) از مکه به سمت عراق به دعوت مردم عراق صورت گرفت، اما از منظر شخص سیدالشهداء (ع) حرکت ایشان بسوی عراق به دستور جدشان رسول خدا (ص) انجام شد.

### پاسخ امام (ع) به نامه های کوفیان

در روز چهاردهم رمضان آخرین نامه ها آمد و سپس امام در جواب نامه ای نوشتند تا توسط این دو نفر به مردم کوفه برسد. حضرت در نامه فرمودند: « بسم الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی (ع) به گروه مسلمانان و مومنان! اما بعد، هانی و سعید نامه های شما را آوردند و آنها آخرین فرستادگان شما بودند و دانستم تمامی آنچه را که بیان کرده بودید. سخن اکثریت شما این بود که ما پیشوایی نداریم، نزد ما بیا، باشد که خداوند به سبب تو ما را بر حق و هدایت گرد آورد. من مسلم بن عقیل - پسر عموم - که در خاندانم مورد وثوق و اعتماد من است را بسوی شما می فرستم. پس اگر برای من نوشت که رأی جماعت خردمندان و اهل فضل و رأی و مشورت شما چنان است که فرستادگان گفته اند و در نامه های شما خواندم، پس بزودی نزد شما خواهیم آمد. انشاء الله. سوگند به جان خودم که امام نیست مگر آنکه به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد بر پای دارد و به دین حق ایمان داشته باشد و بخاطر خداوند خویشتن داری ورزد. و السلام »

امام نامه را به جناب مسلم دادند و ایشان را در روز پانزدهم ماه مبارک رمضان روانه شهر کوفه کردند. مسلم ابتدا برای وداع به مدینه می رود که حکایت از یک ظرافت تاریخی دارد.

البته حضرت سیدالشهداء (ع) نامه ای هم به اهل بصره دادند که آن را در جلسه بعد بیان می کنیم.

## تاریخ کربلا - قسمت ۴

در جلسه گذشته در مورد نامه هایی که از سوی مردم کوفه به امام (ع) ارسال شد، مطالبی را عرض کردیم و گفتیم که از دیدگاه تاریخ، ارسال ۱۲ هزار نامه به امام (ع) باعث شد که مسیر ایشان از مکه بسوی عراق باشد. از آنجا که امام باید بر اساس تدابیر ظاهری نیز عمل کنند، لذا دو نامه نوشتند و برای مردم دو شهر مهم آن زمان یعنی کوفه و بصره ارسال کردند.

امام (ع) نامه ای در ۷ نسخه برای مردم بصره نوشتند و به پیک خود "سلیمان بن ابو رزین" دادند تا به بصره ببرد. سلیمان فقط یک پیک بود اما جناب مسلم بن عقیل (ع) که به کوفه فرستاده شد، نائب خاص امام بود.

امام (ع) در بخشی از نامه اینگونه فرمودند: « وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ سُنَّةَ قَدِ أُمِيَّتَ وَ الْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيَيْتَ فَإِنْ تَسَمَّعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ؛ مَنْ بَسُوِي شَمَا، بَا إِيْن نَامِهْ إِيْ كِه دَادِمْ فَرَسْتَادِهْ خُود رَا اِرْسَالْ كَرْدِمْ، وَ شَمَا رَا دَعْوَتْ مِي كَنِمْ بَسُوِي كِتَابِ خُودَا وَ سَنَتْ پِيَامِبِرْ عَظِيمِ الشَّانِ اِسْلَامْ. سَنَتْ پِيَامِبِرْ بِهْ تَحْقِيقْ مَرْدِهْ اِسْتْ وَ اِمَا بَدْعَتْ هَا وَ چِيْزِهَائِي كِه دَر دِيْنْ نُبُوْدِهْ وَ اَكْتُونْ بِهْ اِسْمِ دِيْنِ تَجَلِيْ پِيْدَا كُودِهْ، زَنْدِهْ شُدِهْ اِسْتْ. اِگَر حَرْفِهَائِي مَرَا پِيْذِيْرِيْد، شَمَا رَا بِهْ سُوِي صِلَاحْ وَ رَشْدْ وَ كَمَالْ هِدَايَتْ خُوَاهِمْ كَرْدِ »

این نامه امام است که آن را در ۷ نسخه به سلیمان بن ابو رزین دادند تا برای ۷ نفر از بزرگان بصره ببرد. سه نفر از آنان پاسخ امام (ع) را دادند. اولین آنها احنف بن قیس است. احنف از شیوخ بصره و از کسانی است که به ظاهر متولی ولایت امیرالمؤمنین (ع) است، اما در باطن اموی است. دو واقعه تاریخی برای روشن شدن ماهیت احنف بن قیس نقل می کنیم:

۱- در جنگ جمل زمانیکه امیرالمؤمنین علی (ع) به بصره رسیدند به احنف نامه ای نوشتند که: « تو نیز بیا و ما را در این جنگ یاری کن » اما او که ادعای پذیرش ولایت علی (ع) را داشت در جواب نوشت: "یا علی! اگر بخواهید من با دویست نفر سواره به کمک شما می آیم، اما اگر اجازه دهید شما را از شورش هزار نفر خلاص می کنم، هر چه شما دستور می دهید" یعنی شخصیت من در اینجا، آنچنان است که می توانم از آمدن شش هزار نفر از نیروهای دشمن به جنگ با شما، جلوگیری کنم!

امام (ع) به او فرمودند: « هر کاری خواستی بکن »

۲- همچنین نقل است که احنف بن قیس با شخصی به نام "حباب بن یزید" که از طرفداران بنی امیه بود، دوستی داشت. روزی به همراه او و جمعی دیگر، به دارالاماره معاویه در شام می رود. حباب اموی و طرفدار بنی امیه بود، اما احنف طرفدار امیرالمؤمنین (ع) بود البته به ظاهر. در آن ملاقات احنف با معاویه صحبت کرد. سپس معاویه دستور داد ۵۰ هزار درهم به او بدهند و به حباب بن یزید نیز ۳۰ هزار درهم. او اعتراض کرد و به معاویه گفت: "من طرفدار شما هستم، شما به من ۳۰ هزار درهم می دهید و به کسی که طرفدار علی (ع) است ۵۰ هزار درهم؟" معاویه در جواب گفت: "ای حباب! من با این ۵۰ هزار درهم دینش را خریدم." یعنی با او کاری کردم که در این ۲۰ سال حکومت من، با علی بن ابیطالب کاری نداشته باشد و فقط ظاهراً طرفدار علی (ع) بوده و باطناً با ما باشد.

بهر حال، او در جواب نامه ی امام حسین (ع) اینگونه نوشت: « فَاصْبِرْ إِنْ وَغَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ لَأَ يَسْتَخْفِكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ؛ صَبِرْ كُنْ! وَعْدَهْ يْ خُودَا حَقْ اِسْتْ، كَسَانِي كِه بِهْ اَنَانِ اَطْمِينَانِ نَدَارِي، مَوْجِبْ سَبْكَسْرِي تُو نَشُونْد. دَر وَاقِعْ غَيْرِ مَعْصُومْ بِهْ اِمَامِ مَعْصُومِ مَسِيْرِ نَشَانِ مِي دِهْدَا! دَر بَعْضِيْ اَز تَوَارِيْخِ نُوْشْتِهْ اَنْد كِه اِحْنَفْ بِنِ قَيْسِ بِهْ نَامِهْ يْ اِمَامِ جَوَابِ نَدَاد. دَر جِلْسَاتِيْ هَمْ كِه تَشْكِيْلِ مِي دَاد، مِي كَفْتْ: مَا اِسَاسًا بِهْ اَلِ عَلِيْ اَطْمِينَانِ نَدَارِيْمْ، چُونِ اَنَهَا رُوشِ سُلْطَنَتِ رَا بِلْدِ نِيْسْتَنْد وَ رُوشِ جَمْعِ اُورِيْ مَالِ رَا نَمِيْ دَانَنْد وَ طَرَاْحِيْ وَ نَقْشِهْ اِيْ هَمْ بَرَايِ جَنْگِهَائِيْشانِ نَدَارَنْد.

در هر دو صورت منظورش این بود که با امام همراهی نمی کند.

نامه دوم به یزید بن مسعود که شخص معتبری بود، فرستاده شد. او شیعیان بصره را از بین سه قبیله ی بنی حنظله، بنی تمیم و قوم بنی سعد جمع کرد و برای آنها سخنرانی کرد و چنین گفت: "امام (ع) بسوی عراق می آیند. اگر شما هم آمادگی دارید که به امام خدمت کنیم، من نامه ای بنویسم که ایشان خیالشان از ناحیه ی ما راحت باشد."

شیعیان آن سه قبیله با ابن مسعود بیعت کردند. او نیز نامه ای نوشت. بخشی از نامه چنین است: "من اکنون جامه جنگ پوشیده ام و زره کار بر تن کردم. پس با همایون ترین فال نیک به نزد ما بیا- یعنی بد گمان نباش، همچنان که آنجا سرزمین امنی است، اینجا هم برای شما امن خواهد بود- که گروههای بنی تمیم در راه اطاعت تو، فرمانبردار هستند. از شتری که تشنه است و نسبت به آب در آبشخور عطش دارد شت تر در انتظار کمک به شما هستند و گروههای بنی سعد در راه فرمانبرداری از تو، خاضع هستند- یعنی آنها با تو بیعت کردند-

یزید بن مسعود با همه شخصیت والایی که داشت و متحدینی که برای امام جمع کرده بود، در طول عمرش هرگز موفق نشد به حضرت سیدالشهداء (ع) کمک کند.

سومین کسی که به نامه امام (ع) پاسخ داد، منذر بن جارود عبیدی بود. او آخرین نفری بود که نامه امام (ع) به دستش رسید. اما آنقدر ترسو بود که فکر کرد این نامه را عبید الله ابن زیاد نوشته و می خواهد طرفداران امام (ع) را شناسایی کند. نامه را همراه با پیک آن به عبیدالله تحویل داد. ابن زیاد نیز پیک را کشت و برای عبرت دیگران جنازه اش را به دار آویخت. به این ترتیب پیک امام (ع) در بصره به شهادت رسید.

این افراد کسانی بودند که در بصره ادعای یاری امام حسین (ع) را داشتند و به امام نامه نوشتند که ما با شما هستیم.

اما سرنوشت پیک و نائب خاص امام، شخصیت مورد وثوق و اعتماد ایشان، جناب مسلم بن عقیل چه شد؟

امام نامه ای را برای مردم کوفه نوشتند- که متن آن را در جلسه پیش بیان کردم- بدین مضمون:

«من کسی را از خاندان خودم می فرستم که مورد اطمینان و وثوق من است، اگر او آنچه را که در نامه هایتان نوشتید تأیید کرد، ارباب فضیلت و خردمندان این حرفها را تأیید کردند، و مسلم برای من در نامه نوشت، من هر آینه بسوی شما می آیم، من نماینده خودم را با دو نماینده شما، به طرف شما گسیل خواهم کرد»

مسلم بن عقیل با نمایندگان آنان یعنی هانی بن هانی صبیعی و سعید بن عبدالله حنفی که از بزرگان و مشاهیر شهداء کربلا بودند به همراه سه نفر دیگر به نامهای قیس بن مسهر صیداوی، عابس شاکری و شوذب در روز ۱۵ ماه مبارک رمضان سال ۶۰ هجری مکه را ترک کردند. مأموریت به قصد کجاست؟ بطرف عراق. ولی ابتداءً برای وداع به مدینه می روند که این از ظرایف است.

به هر صورت، مسلم بن عقیل پنجم شوال وارد کوفه شد.

### مسلم کیست؟

روزی امیرالمؤمنین علی (ع) از حضرت رسول الله (ص) سوال می کند: « شما عقیل برادر مرا دوست دارید؟ » پیامبر (ص) پاسخ می دهند: « ای واللّه اِنِّی لَأُحِبُّهُ حُبِّیْنِ حُبَّأَ لَهٗ وَ حُبَّأَ لِحُبِّ اَبِیْطَالِبٍ لَهٗ وَ اِنْ وَاَلِدَهٗ لَمَقْتُولٌ فِی مَجَبَّهٖ وَ لَدِکَ » آری به خدا قسم دوستش دارم، من او را به دو دلیل دوست دارم، یکی خودش را دوست دارم چون انسان خوبی است. دوم بخاطر اینکه پدرت ابوطالب او را خیلی دوست داشت. بعد پیامبر (ص) ادامه دادند و فرمودند: و فرزندان عقیل، هر آینه در راه محبت و دوستی فرزندان کشته می شوند.

در تاریخ کربلا نقل شده که ۹ نفر از فرزندان عقیل در کربلا به شهادت رسیدند.



سپس پیامبر (ص) فرمودند: «فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ غُيُوثُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» و چشمهای مؤمنین برای آنان گریان است و ملائکه بر این شهداء سلام و درود می فرستند.

مسلم، یکی از آن ۹ نفر است. او داماد امیرالمؤمنین علی (ع) بود و رقیه دختر ایشان را به همسری برگزیده بود.

سن مسلم بن عقیل به سن حضرت سیدالشهداء (ع) نزدیک بوده است. [گرچه در بعضی تواریخ ضعیف نوشته اند حدود ۲۸ ساله بوده اما این مطلب ضعیف است زیرا در جنگ صفین که در سال ۳۷ ه.ق اتفاق افتاد، او فرمانده ناحیه راست لشکر امیرالمؤمنین علی (ع) بوده است. بنابراین حداقل سنی حدود ۲۵ سال داشته است که بتواند به جنگ مشغول شود و فرمانده باشد. واقعه کربلا در سال ۶۰ ه.ق اتفاق افتاد. پس مسلم در آن زمان، سنی حدود چهل و هشت تا پنجاه سال داشته است. امام (ع) نیز در واقعه کربلا ۵۷ سال داشتند.

مسلم بن عقیل پنجم شوال وارد کوفه شد و به خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی رفت. مختار همان کسی است که بعد از واقعه کربلا قیام علیه قاتلین امام را به پا می کند. در آن زمان فرماندار کوفه نعمان بن بشیر بود که پدر زن مختار نیز بوده است. پس دلیل ورود مسلم به خانه مختار بخاطر آزادی عملش در آنجا بوده است.

در مقطعی که مسلم وارد کوفه شد خیلی آزادی عمل داشت و این امر به دو دلیل بود. اول، اقامتش در خانه مختار و قرابت مختار با فرماندار کوفه و دوم، مخالفت نعمان بن بشیر با یزید. بعد از اینکه او از کار عزل شد، بطرف عبدالله بن زبیر رفت و در مقابل یزید لشکر کشی کرد. او جزء مخالفین یزید بود.

در تاریخ نوشته اند بین ۱۸ تا ۴۰ هزار نفر با مسلم بیعت کردند. این بیعت نشان می دهد که زندگی او در خفا نیست. وقتی اوضاع را مناسب دید برای حضرت سیدالشهداء (ع) نامه ای نوشت به این مضمون: «اما بعد، راهنما به خویشاوندان خود دروغ نمی گوید. این عبارت کنایه از اینست که اگر راهنما دروغ بگوید، خودش هم ضرر می کند- همه اهل کوفه با شما هستند و ۱۸ هزار تن از آنان با من بیعت کردند. همین که نامه را خواندید با شتاب حرکت کنید. و السلام علیک و رحمه الله و برکاته»

انگیزه حرکت حضرت سیدالشهداء از مکه به طرف عراق همین نامه شد. این نامه را قیس بن مسهر صیداوی از کوفه به مکه آورد تا خدمت امام (ع) برساند.

زمانیکه نامه را خدمت امام (ع) تقدیم کرد، حضرت فرمودند: «زود برگرد تا مسلم تنها نباشد و اگر کاری داشت، به من اطلاع بده»

### دروغ تاریخ نسبت به مسلم

در تاریخ دروغی بزرگ را به مسلم بن عقیل نسبت داده اند. در تاریخ نقل کرده اند: زمانیکه مسلم از مدینه به طرف عراق حجاج شد بخاطر اینکه اهل حجاز بود و راه عراق را بلد نبود، از مدینه دو راهنما را از با خود برد. در حالیکه مسلم حداقل چهار سال در زمان حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) در کوفه زندگی کرده است و این یک دروغ تاریخی است. بعد نوشته اند: زمانیکه مسلم با چهار نفر از کسانیکه امام از مکه به همراهی او فرستاده بود، از مکه به سوی عراق حرکت کردند، بخاطر حرکت از بیراهه در سرزمینی به نام مضیق گم شدند و تشنگی بر آنها غلبه کرد. آن دو راهنما مردند ولی عاقبت بخیر شدند. چون در حال مرگ به مسلم گفتند اگر یک کیلومتر جلوتر بروی به آب می رسی! مسلم به آب رسید ولی آن دو راهنما مردند. مسلم زمانیکه به آب رسید و سیراب شد، نامه ی استعفاى خود از این مأموریت را نوشت و توسط قیس به سیدالشهداء ارسال کرد. امام (ع) در جواب نامه نوشتند: «گمان می کنم که این استعفاء از سر ترس است، ولی ترس که خدا با ماست!»

این بزرگترین دروغی است که تاریخ به مسلم نسبت داده است چون:

۱- مضیق راهی بین مکه و مدینه است و در بین مکه و عراق قرار ندارد.

۲- امام (ع) مسلم را بعنوان شخص مورد اطمینان خود معرفی کردند، آیا امام (ع) می توانند به چنین شخص ترسویی اطمینان پیدا کنند؟!!

۳- مسلم بن عقیل از فرماندهان جنگ امیرالمؤمنین علی (ع) بوده است، پس چگونه ممکن است او انسانی ترسو بود؟!!

در ادامه جریان ورود مسلم به کوفه نعمان بن بشیر مخالف این آزادی عمل مسلم بود. بنابراین برای مردم سخنرانی کرد و گفت: "ای مردم! از خدا بترسید، بسوی فتنه و دو دستگی نروید، در فتنه مردان کشته می شوند، خونها ریخته می شود، مالها به زور گرفته می شود، من با کسیکه با من جنگ نداشته باشد جنگ نمی کنم. من بر اساس تهمت و بدگمانی کسی را به اسارت و بند نمی کشم، خودتان می دانید." این جملات نشان می دهد که او نمی خواست با مسلم کاری داشته باشد، چون با یزید موافق نبود اما با امام حسین (ع) هم موافق نبوده است.

عده ای از طرفداران دستگاه بنی امیه از این برخورد نعمان خوششان نیامد. یکی از آنها شخصی به نام عبدالله بن مسلم حضرمی است که نامه ای به یزید نوشت و شرایط ورود مسلم و بیعت مردم با او را بیان کرد و نوشت به داد ما برس که اگر کوفه از دست برود، در شام امنیت نخواهی داشت.

یزید که خود را خلیفه مسلمین و جانشین رسول اکرم (ص) معرفی می کرد پس از مشورت با شخصی مسیحی بنام سرجون به این نتیجه رسید که عبدالله ابن زیاد را مستقیماً به ولایت کوفه منصوب کند. این مشکل اسلام از زمان بنی امیه ریشه دوانده بود که مشاورین خلیفه، گروهی مسیحی بودند! اساساً بنی امیه که سرسلسله آنها ابو سفیان است، ظاهراً نه عرب بودند و نه مسلمان. آنها از مسیحیان روم بودند که به مکه مهاجرت کردند. لذا می بینید در دورانی که معاویه از طرف خلیفه ی دوم اهل تسنن به صدارت شام منصوب می شود تمام تلاش خود را برای راضی نگهداشتن پادشاه روم انجام می دهد!!

نقل کرده اند خلیفه دوم اهل تسنن، روزی سوار بر استر برای سرکشی بطرف شام که یکی از بلاد اسلامی بود، می رفت! زمانیکه معاویه به استقبال خلیفه رفت کالسکه ای درست کرده بود که چرخهایش از طلا بود و چهار یا پنج اسب درجه یک با پرده ای از حریر او را حمل می کردند. از معاویه پرسید: چه اتفاقی افتاده است که تو با اینچنین آمده ای؟ او جواب داد: خواستم عظمت و شوکت اسلام را در مقابل مسیحیان حفظ کنم! - رو به تجمل آوردن بخاطر حفظ شوکت اسلام، سیاست معاویه است! -

دستگاه دار الاماره شام از زمان معاویه تا یزید، در سیطره ی مسیحیان بوده است. آنان تصمیم گرفتند که عبدالله را به کوفه بفرستند. عبدالله برای حرکتش به کوفه دو کار انجام داد:

۱- زمانیکه خواست از بصره به کوفه برود به همراه ۵۰۰ نفر که همگی در کوفه دارای قوم و عشیره و فامیل بودند حرکت کرد. با این کار بین قوم و عشیره آنها رقابت انداخت.

۲- دومین حرکت عبدالله این بود که لباس عربی اهل حجاز را پوشید. یعنی عمامه و ردا و قبا به شکل حضرت سیدالشهداء (ع) پوشید و نقاب زد تا بتواند براحتی وارد شهر کوفه شود. اگر مردم کوفه می دانستند او عبدالله است، اجازه ورودش به کوفه را نمی دادند.

او با ۵۰۰ نفر همراه وارد شهر کوفه شد و بدون اینکه به مردم و استقبال کنندگان اعتنایی کند به طرف دار الخلافه رفت. پس از استقرار، بزرگان کوفه مثل هانی بن عروه، مثل مسلم بن عوسجه و مختار را احضار کرد.

تدابیر شدید امنیتی ایجاد کرد و سپس نعمان بن بشیر را از کار بر کنار کرد و بدین ترتیب اداره شهر را در دست گرفت.

چگونه در شهر ارباب و تهدید ایجاد کرد؟ در جلسه بعد مطرح می کنیم. دانستن تاریخ کربلا در نتیجه گیری و قضاوت ما نسبت به کربلا بسیار مهم است.

## تاریخ کربلا - قسمت ۵

بحث ما پیرامون حرکت امام (ع) از مدینه به مکه و از مکه به عراق، به اینجا رسید که در مدت ۴ ماه که امام (ع) در مکه بودند، مطالبی صورت گرفت و کارهایی انجام شد. از جمله، آخرین کار قبل از خروج امام (ع) را عرض کردیم. کسانی آمدند و امام را از خروج از مکه بر حذر داشتند. این افراد به دو دسته تقسیم می شوند. یک دسته کسانی بودند که تظاهر می کردند برای امام خیرخواهند، درحالیکه قلباً خواهان خروج امام از مکه بودند. از این میان دو نفر را نام بردیم، عبدالله بن زبیر و عمر بن سعد اشرف که فرماندار مکه از طرف یزید بود. سومین نفری که جزء متظاهرين بود، عبدالله بن عمر بود، که شخصیت او در تاریخ اهل تسنن دارای اهمیت است و بسیار به او علاقه دارند.

### شخصیت عبدالله بن عمر

اهل سنت عبدالله بن عمر را مردی عالم، صالح، زاهد و محدث می دانند. هنگامی که به مجامع روایی آنها مراجعه می کنیم می بینیم، با اینکه علی بن ابیطالب ۲۳ سال در خانه پیامبر بوده است، عبدالله بن عمر بیشتر از ایشان از پیامبر روایت نقل کرده است. عبدالله در عداوت با علی بن ابیطالب به حدی اصرار داشت که با علی بن ابیطالب بیعت نکرد و گفت بیعت با علی تفرقه است، ولی با معاویه بیعت کرد و گفت این پیروی از جماعت است.

زمانیکه معاویه برای یزید، مخالفین حکومت را تبیین و تفسیر می کرد، وقتی به اسم عبدالله بن عمر رسید، گفت: این فرد با تو بیعت نمی کند، ولی هیچ خطری هم برای تو ندارد. یعنی حضور و عدم حضورش هیچ فرقی ندارد، ممکن است بگوید من پسر خلیفه هستم و بیعت نمی کنم اما قلبش با توست. اگر هم بیعت نکرد با توست، فقط حواست به او باشد و فراموشش نکن. تا زمانیکه او را تطمیع نمایی با تو می ماند. این فرد در اوایل حکومت یزید، با یزید بیعت نکرد، اما بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء، نامه ای به یزید نوشت و با او بیعت کرد و رسماً اعلام کرد که ما در زمره ی خلافت امیرالمؤمنین یزید بن معاویه هستیم. در بیعت خود نیز در مدینه خیلی محکم و استوار بود، به نحوی که خویشان خود را جمع کرد، و گفت رسول خدا فرمودند هیچ چیزی در قیامت بدتر از پیمان شکنی نیست. رسول الله فرمودند پرچمی در قیامت وجود دارد که این پرچم معرف پیمان شکنی است. اگر بشنوم کسی از شما امروز با یزید بیعت کرده است، و فردا بیعت خود را بشکنند و علم جنگ با یزید را بردارد و در زمره ی مخالفین یزید قرار گیرد، هر آینه من خویشاوندی خودم را با او قطع خواهم کرد.

زمانیکه یزید سرنگون شد، شاخه ی دوم بنی امیه که حکومت مروانیان بود به حکومت رسید. عبدالملک مروان، حجاج بن یوسف را برای سرنگونی زبیر به مکه فرستاد. حجاج قبل از اینکه وارد مکه شود به مدینه آمد. نیمه شب عبدالله بن عمر برای بیعت نزد حجاج رفت و گفت: من از رسول خدا شنیدم که هر کس بمیرد و پیشوا و امام نداشته باشد مرگ جاهلیت است. ترسیدم که مرگ، شبانه من را در بر گیرد و من چون هنوز بیعت نکرده ام، می ترسم به مرگ جاهلیت بمیرم. حجاج پای خود را از زیر لحاف بیرون آورد و گفت: با پای من بیعت کنید.

لذا عبدالله بن عمر شخصیتی متزلزل، بیمناک و ضعیف است، اما اهل تسنن اهمیت ویژه ای برای او قائلند.

عبدالله بن عمر با حسین بن علی (ع) رو در رو شد و به او گفت: این حکومت حق کسانی است که الان قدرت را در دست دارند. یعنی حق یزید است. خداوند پیامبر را مختیر بین دنیا و آخرت کرد و پیامبر هم آخرت را انتخاب کرد، حال شما که پاره تن او هستید. این دنیا به احدی از شما باز نخواهد گشت، چون پیامبر آخرت را انتخاب کرده است و دنیا دست کسی است که بهتر از دیگران باشد. در واقع عبدالله هم یزید و هم خط مشی نبوت را که نگاه آخرتی دارد تأیید کرد. سپس به امام عرضه داشت: مردم با یزید بیعت کردند، یزید دارای درهم و دینار است، من می ترسم که اگر شما با یزید بیعت نکنید، هم خودتان کشته شوید، هم عده ای از مسلمین را به کشتن دهید، و باعث به هدر دادن خون مسلمین شوید.

امام در مقام پاسخ دادن به این خیرخواهی به او فرمودند مگر نمی دانی، دنیا آنقدر حقیر و پست است، که مردم بنی اسرائیل، سر یحیی بن زکریا را از بدن جدا کردند، سر بهترین خلق خدا را به رسم هدیه برای یک فرد پست زناکار فرستادند. خداوند به آنها مهلت داد و بعد به سزای اعمالشان رساند. سپس امام (ع) به او فرمودند: ابن عمر! از خدا بترس و دست از یاری ما بردار.

لذا تنها کسی را که رسماً دعوت به همراهی خود کردند همین عبدالله بن عمر است که او نیز همراه نشد.

### خیرخواهان واقعی امام

گروه دوم کسانی بودند که خیر خواه واقعی بودند. این افراد واقعا از سر شفقت و مهربانی از حضرت سیدالشهداء، می خواستند که از مکه خارج نشوند.

### خیرخواهی محمد حنفیه

وقتی امام نامه ای به محمد حنفیه نوشتند که هرکس از بنی هاشم نزد توست باید پیش ما بیاید، محمد خود را به مکه رساند. همه این اتفاقات مربوط به یک روز قبل از خارج شدن امام از مکه یعنی هفتم ذی الحجه است. محمد حنفیه خدمت امام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله! شنیدم شما می خواهید به طرف عراق حرکت کنید، مگر شما بی وفایی مردم عراق را نسبت به پدرمان و نسبت به برادران، از یاد برده اید؟! من شما را سوگند می دهم، در مکه بمانید، که اگر ماندید، گرامی ترین و عزیزترین افراد خواهید بود. امام (ع) از خیرخواهی محمد تشکر کردند. این تشکر نشان می دهد که محمد واقعا نگران حال امام است. حضرت به محمد فرمودند: می ترسم در مکه بمانم و یزید مرا غافلگیر کند و حرمت خانه ی خدا بواسطه من شکسته شود. محمد عرض کرد: آقا جان! شما به طرف یمن بروید. در یمن، پدر شما شیعیانی دارد که اگر شما به پیش آنها بروید در امان خواهید بود و هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد. امام فرمودند در این رابطه فکر می کنم.

هنگام سحر، یاران محمد بن حنفیه به او گفتند: حسین بن علی در حال ترک مکه است. محمد با عجله خود را به امام رساند و گفت: یابن رسول الله! مگر نفرمودید راجع به حرکت به سمت یمن فکر می کنم؟ امام فرمودند: من وقتی از تو جدا شدم، به خانه رفتم و استراحت کردم. در عالم رؤیا، جنم رسول خدا را دیدم که به من فرمودند: ای حسین! از مکه خارج شو، خدا می خواهد تو را کشته ببیند. جناب محمد حنفیه عرض کرد: یابن رسول الله! حالا که این مأموریت از طرف جدتان رسول خداست مهیای رفتن شوید، همسر و فرزندان را همراه خود نبرید. امام فرمودند: رسول خدا فرمود خداوند اراده کرده که آنها را اسیر ببیند.

امام (ع) هدف قیام را بیان می کنند. هدف قیام این نیست که حکومت تشکیل دهد یا بخواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، یا اینکه یزید خیلی پست تر از معاویه است. پس جواب اول اینست که حضرت فرمودند، من در عالم رؤیا دیدم که جدم رسول الله مأموریت من را تعیین

کرده است. ذکر این نکته مهم است که حالت رؤیا برای امام معصوم حجت آور است همانطور که برای ابراهیم خلیل در داستان ذبح اسماعیل حجیت داشته است.

### خیرخواهی عبدالله ابن جعفر

عبدالله ابن جعفر از مدینه به مکه آمد و در ملاقات با سیدالشهداء عرض کرد: قسمتان می دهم از مکه خارج نشوید. سپس عرضه داشت من از خروج شما بیمناکم. می ترسم که شما کشته شوید، زنان و فرزندانتان مستأصل شوند و با کشته شدن شما که امام و پرچم دار هدایت هستید، نور خداوند خاموش گردد. یا ابن رسول الله! در حرکت خود عجله نکنید، مقداری تأمل کنید. امام فرمودند: من در عالم رؤیا پیامبر (ص) را دیدم که به من فرمودند: حسین! بر آنچه که بر تو گذشته است اصرار وجود دارد، باید خارج شوی. برای اینکه عبدالله دیگر پیگیری نکند، فرمود خوابم را تا هستم نه برای تو و نه برای دیگری نمی گویم، مادامیکه خداوند را ملاقات کنم.

### خیرخواهی ابن عباس

عبدالله بن عباس، پسر عموی امیرالمؤمنین علی (ع) و عموزاده ی امام حسین (ع) است. ابن عباس پنج سال از امام حسین (ع) بزرگتر بود و بدلیل نابینایی و عجز با امام همراه نشد. ایشان در سه مرحله با امام (ع) صحبت کرد. از امام سؤال کرد: شنیده ام قصد حرکت به سوی عراق را دارید، آیا چنین است؟! حضرت فرمودند: بله، تصمیم دارم به کوفه بروم و به عموزاده ام مسلم بن عقیل ملحق شوم. ابن عباس عرض کرد من اطمینان ندارم کوفیانی که برای شما نامه نوشته اند، پای نامه هایشان بایستند. اینان در وقت جنگ دست از یاری شما بر می دارند و شمشیر به روی شما می کشند. امام فرمودند: من در این رابطه فکر کردم و استخاره نمودم. (مراد از استخاره معنای لغوی آنست که طلب خیر کردن است، یعنی از خدا سرانجام خیر کار را خواستن) سپس ابن عباس عرض کرد: آقا جان! به یمن بروید. شما شیعیانی در یمن دارید، به آنجا بروید که برایتان بهتر است. حضرت فرمودند: من قصد عراق را دارم. ابن عباس به امام (ع) عرض کرد: اگر بدانم که موی سرتان را بگیرم، فریاد بزنم و مردم جمع شوند، نهایتاً شما حرف مرا گوش می دهید و به عراق نمی روید، به خله سوگند این کار را انجام می دهم. یعنی دیگر امید به ماندن امام ندارد. امام فرمودند: قصد عراق را دارم.

### خروج امام از مکه

امام در روز هشتم ذی الحجه سال شصت هجری به همراه شصت یا هشتاد و دو نفر بطرف خارج از شهر حرکت کردند. در دروازه های شهر، فرماندار شهر مکه، عمر بن سعید اشدق، به برادرش یحیی مأموریت داد که جلوی سیدالشهدا (ع) را به زور سلاح بگیرد. اما تاب مقاومت نیاوردند و امام (ع) مکه را بطرف عراق ترک کردند.

آیا در روز هشتم ماه ذی الحجه کسانی که در مکه هستند می توانند مکه را ترک کنند؟ اگر قصدشان حج تمتع باشد، نمی توانند ترک کنند مگر اینکه قربانی دهند. لذا بسیاری از فقها می گویند امام حج تمتع را تبدیل به عمره ی مفرده کردند. عده ی کثیری از فقها همچون مرحوم کاشف الغطاء می فرمایند امام از روز اولی که وارد مکه شدند اصلاً به قصد عمل عمره مفرده وارد شدند و عمره مفرده را انجام دادند. روز هشتم که روز ترویبه است از مکه خارج شدند. چون امام از اول می دانستند که نمی تواند تا آخر در مکه بمانند. امام (ع) در سخنرانی ها نیز فرمودند که من نمی توانم اینجا بمانم. می ترسم حرمت این خانه شکسته شود. بنابر این نمی توانستند که قصد حج تمتع کرده و از آن عدول نمایند.

حضرت در خارج از شهر، شخصی به نام فرزندق را ملاقات کردند. فرزندق نقل می کند که خدمت امام رسیدم و گفتم: یابن رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد، چه اتفاقی افتاده که با شتاب در حال ترک مکه هستید؟ امام فرمودند: اگر شتاب نکنم گرفتار می شوم. سپس امام از او

پرسیدند تو کیستی؟ عرض کرد: من مردی از عرب هستم ولی درخواستم اینست که از تبار من سؤال نکنید. امام فرمودند از مردم عراق برای من اطلاعاتی دارید؟ عرض کرد: بله یابن رسول الله آنها مردمانی هستند که دلهایشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست.

فرزدق راجع به مناسک حج و همین طور نذر حج سؤالاتی از امام کرد، اما چون نذر کرده بود که با مادرش به حج بروند و این نذر را نمی توانست بهم بزند، لذا به حج رفت و امام از او جدا شد.

### اولین منزلگاه؛ تنعیم

وقتی امام به تنعیم رسیدند قافله ای را دیدند از یمن که شترهای خیلی زیادی داشت. امام (ع) فرمودند این شترها را به من کرایه دهید، هر کدام از شما هم که خواستید با من بیایید که من به طرف عراق می روم. اگر تا عراق بیایید کرایه شما را تا عراق می دهم چرا که من باید بار و محمل و منزل تمام یارانم را جمع کنم. هرکس هم نمی خواهد تا عراق بیاید تا هر جایی که با من باشد کرایه اش را تا همان منزل به او می دهم.

در اینجا طبری دروغی را به امام نسبت می دهد که امام این قافله را مصادره کرد. این جریان فقط در تاریخ طبری وجود دارد و هیچ یک از کتب تاریخی این مصادره را نقل نکرده و فقط به ماجرای کرایه کردن قافله اشاره دارند.

## تاریخ کربلا - قسمت ۲

در جلسه ی گذشته بیان شد که حضرت سیدالشهدا در اولین منزلگاه خروجشان از مکه توقف کردند. در این بخش لازم است که توضیح مختصری در رابطه با مناطق شهر مکه و تعریف منزلگاه بیان کنیم.

شهر مکه به سه بخش تقسیم می شود. بخش اول؛ کعبه (خانه خدا) که مسجدالحرام است. بخش دوم، حرم است که ورود به آن دارای آداب و حرمت خاصی است و شخصی که از این قسمت شهر قصد ورود دارد می بایست محرم باشد. بخش سوم بنام جل است که در محدوده حرم نمی باشد و مانند مناطق عادی شهر است و جزء منطقه آزاد بشمار می رود و بیشتر محل سکونت و زندگی است.

### منزلگاه کجاست؟

منزل به پایگاههایی اطلاق می شد که بین مبدأ و مقصد سفر، با مدت زمانی معین وجود داشت. تقریباً با یک فاصله چهار فرسخی که معادل ۲۴ کیلومتر می شود از یکدیگر قرار داشتند و افراد به آنجا پناه می بردند، تجدید قوا می کردند و آذوقه و غذا برمی داشتند. اگر لازم بود اسبهایشان را عوض می کردند و بعد برای ادامه راه شروع به حرکت می کردند. اگر راه هموار بود دو منزل را در یک روز طی می کردند و اگر هم که هموار نبود هر منزل را در یک روز.

در جلسه گذشته عرض کردیم که امام حسین علیه السلام در زمان خروجشان از مکه طبق نقل اکثر مورخین در حوالی حرم، ملاقاتی را با فرزدق شاعر که از شیعیان بود انجام دادند، در مکانی بنام بستان بنی عامر. بنابراین اولین منزلگاه را بستان بنی عامر قرار می دهند.

نکته: بعضی از مورخین منزلگاهی را که حضرت با فرزدق ملاقات داشتند را منزلی بنام صفاح میدانند و فقط در اینجا با یکدیگر اختلاف دارند. ما هم آنچه را که به لحاظ سند قوی تر است نقل کردیم.

در این منزلگاه حضرت با فرزدق گفت و گویی کردند و حضرت اوضاع و احوال عراق را از او جویا شدند که فرزدق آن جمله مشهور را که « قلها با تو و شمشیرها علیه توست » را در پاسخ به امام گفت. فرزدق به امام عرض کرد: قضای حق از آسمان فرو ریزد. یعنی آنچه که خدا مقدر کرده حتما اتفاق خواهد افتاد و خداوند آنچه را که خواهد انجام می دهد. حضرت نکته ای را در مورد قضای الهی بیان می فرمایند: "درست گفتم، آنچه که گفتمی همین است. قضای الهی، هرچه خدا بخواهد است و خداوند هر روز مشغول یک کار، که این جمله حضرت اشاره به "کل یوم ما هو فی شر" دارد که خداوند هر روز مشغول یک کار است. پس اگر قضا (خواست خدا) فرود آمد به آنچه ما می خواهیم و به آن بخشودیم، پس خدای را بر نعمتهایش سپاس می گوئیم و او خود نیروی شکرگزاریش را عنایت کند، و اگر بر دلخواه ما نشد پس از خواسته خود دور نشود آنکس که نیتش حق باشد و پرهیزگاری پیشه کند.

بعد آن هم فرزدق در حق امام اینگونه دعا کرد: امیدوارم آنچه را که می خواهید خدا برای شما صادر کند و از آنچه که بیمناکید خداوند از شما دور کند. در پایان هم سؤالاتی در باب مناسک حج و نذر از حضرت پرسید و ایشان پاسخ دادند و از نزد حضرت جدا شد.

### منزلگاه دوم:

دومین منزلگاه، منزل تنعیم است. امروزه تنعیم داخل شهر مکه در محدوده حِل یعنی منطقه سوم قرار دارد و هرکه توفیق عمره را بدست آورد، مسجد تنعیم جایی است برای مُحرم شدن. همانطور که در قبل بیان شد در تنعیم امام مواجه شدند با شتردارانی از قبایل یمن، که مذاکراتی در آنجا انجام شد و امام تعدادی از شترهای آنان را اجازه کردند و بعضی افراد را به استخدام خودشان در قبال پرداخت وجه درآوردند.

### منزلگاه سوم:

سومین منزلگاه، منزلگاه صفاح است. عده‌ای از مورخین نگاشته اند که ملاقات امام و فرزدق در صفاح بوده است که خیلی فرقی نمی کند، چون صحبتها همان بوده منتهی در جای آن با هم اختلاف دارند که اشکال مهمی محسوب نمی شود.

### منزلگاه چهارم:

چهارمین منزلگاه، منزلگاه ذات‌العرق است. ذات‌العرق، محلی است که در حال حاضر مسلمانانی که مشرف به خانه خدا هستند، از این محل وارد مکه می شوند که ظاهراً میقات اهل عراق هم هست.

امام در آنجا با شخصی به نام بشرین غالب اسدی ملاقات کردند. بشرین غالب اسدی و هم‌بنطور برادرش بشیر بن غالب اسدی، هر دو از بزرگان صحابه امیرالمومنین، امام حسن، امام حسین و حضرت زین‌العابدین هستند. بشر و بشیر چهار امام را درک کرده اند و از نظر معرفتی پا به رکاب چهار امام معصوم هستند. این دو بزرگوار کسانی هستند که دعای معروف روز عرفه حضرت سیدالشهدا را که هوساله در روز نهم ذی‌الحجه می خوانیم، نقل کرده اند. حال چرا این دو شخصیت با این چنین معرفت همراه امام نبودند، سؤالی است که خود ما توضیح و توجیهی برای آن در تاریخ پیدا نکردیم.

عرض کردیم ذات‌العرق میقات مردم عراق است لذا کسی هم که آنجا می آید یعنی از عراق آمده است. بهمین علت امام پرسیدند: از مردم عراق چه خبر؟ ایشان هم جوابی شبیه جواب فرزدق دادند. ولی تفاوت پاسخ این دو با فرزدق در این بود که فرزدق گفته بود که دلها با تو ولی شمشیرها علیه توست، اما ایشان گفتند که دلها با توست اما شمشیرها با بنی امیه است. امام هم فرمودند: راست گفتمی برادر اسدی. از این جهت دوباره نقل کردند که خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد و آنچه را اراده کند فرمان می دهد.

## منزلگاه پنجم:

پنجمین منزلگاه جایی است به نام حاجز که از سرزمین "بطن المرمه" و محل تلاقی کوفه و بصره است. ما در قبل هم عرض کردیم که امام (ع) وقتی می‌خواستند از مکه خارج شوند، اول نامه مسلم آمد که «آقا کوفه همانست که در نامه‌ها نوشتند. من با خردمندان کوفه ملاقات کردم و همه وضعیت کوفه را تأیید کردند» علت آنکه امام به مسلم دستور داده بود که حتماً با خردمندان ملاقات و تأیید آنان را بگیرد برای این بود که اگر بر حسب ارباب فضیلت نبوده باشد ممکن است که بر اساس احساسات و هیجانات و منویات خودشان امام را دعوت کنند. برای همین امام اصرار داشتند که ارباب فضیلت، یعنی خردمندان اوضاع را تأیید کنند تا حضرت بیایند.

نکته: نقل اصلی اکثر تواریخ اینست که این نامه در مکه به امام رسید و امام حرکت کردند. اما عده‌ای از مورخین که تعدادشان کم است ولی شخصیت‌های مهمی بشمار می‌روند نقل کرده اند که نامه مسلم در اینجا بدست امام رسید. ما این مطلب را بدین جهت نقل کردیم که بگوییم امام (ع) اگر مکه را به طرف عراق ترک کردند برای تشکیل حکومت نبوده است. به این علت که اگر می‌خواستند حکومت تشکیل بدهند می‌بایست با ابزار سیاسی جلو می‌رفتند. یکی از ابزارهای سیاسی اینست که امام حتماً صبر کنند تا وضعیت عراق تثبیت شود، اما اینگونه نبود و امام از مکه خارج شدند.

امام هم در پاسخ نامه جناب مسلم، نامه خودشان را به سه تن از سران شیعه در کوفه یعنی سلیمان ابن سرد خزایی، رفاحه ابن شداد بشلی و مصیب ابن نجوح نوشتند و به استناد بیشتر مورخین این نامه را به وسیله قیس بن مسهر صیداوی به کوفه فرستادند.

در اینجا لازمست تذکری را یادآور شویم که چرا حضرت، نامه‌ای به میثم تمار نوشتند و یا از میثم که از اصحاب خاصه امیرالمؤمنین است که حضرت، علم المنايا و بلايا، یعنی خبر از آینده را به او دادند، به حضرت سیدالشهدا نوشته است؟ علت آن همانطور که در تاریخ ذکر شده و کاملاً واضح است اینست که میثم از اولین زندانیان دستگاه یزید است. او در این دوران در زندان بسر می‌برد و به همین دلیل نتوانسته به امام نامه بنویسد و با حضرت بیعت کند.

قیس، نامه امام را گرفت و سرعت بسمت کوفه حرکت کرد تا به قادسیه رسید. مأمورین ابن زیاد که در کمین او بودند وی را دستگیر کرده و شروع به بازرسی از او کردند و چون قیس متوجه شد که اینان مأمورین ابن زیاد هستند، برای آنکه دستشان به نامه امام نرسد فوراً نامه را بیرون آورده، پاره پاره کرد و بر زمین ریخت. عیدالله از او بازخواست کرد اما قیس هیچگاه او را از مفاد نامه باخبر نکرد تا آنکه به شهادت رسید.

## منزلگاه ششم:

اما ششمین منزلگاه، بعض‌العیون است. در بعض‌العیون امام با یک شخصیت متظاهر به ولایت علی ابن ابیطالب، به نام عبدالله بن مطیع عدوی ملاقات کردند. این شخص کسی است که بعد از وقایع عاشورا با عبدالله بن زبیر صحبت می‌کند و جزء اصحاب زبیر می‌شود. پس معلوم می‌گردد که از دشمنان اصلی اهل بیت است. چون هرکس که با ابن زبیر بیعت کند قطعاً دشمن امام (ع) است ولی خودش را از متولیان ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) معرفی کرده بود. در تاریخ نوشته‌اند بسیار عافیت طلب بود و منافع عرب و قریش را به منافع اسلام ترجیح می‌داد. او در بعض‌العیون با امام ملاقات می‌کند. ملاقاتش از این جهت مهم است که امام را سوگند می‌دهد: ای فرزند رسول خدا، خدا را به یادت می‌آورم. مبادا حرمت اسلام شکسته شود، تو را به خدا سوگند مبادا حرمت قریش شکسته شود، تو را به خدا سوگند مبادا حرمت عرب شکسته شود، به خدا سوگند در طلب آنچه که در دست بنی‌امیه است اگر خارج شوی تو را خواهند کشت. اگر به دنبال آن چیزی که دست بنی‌امیه است می‌روی قطعاً کشته خواهی شد و اگر تو را بکشند دیگر هرگز بیم کشتن هیچکس باقی نمی‌ماند. چون تو را اگر بکشند پس از قتل تو حرمت اسلام، حرمت قریش و حرمت عرب شکسته می‌شود. چنین مکن و خود را در معرض جنگ با بنی‌امیه قرار مده و به مکه بازگرد.



نکات مورد توجه در گفتار مطیع عدوی اینست که اولاً: خیلی گستاخ است فردی که به خلیفه خداوند روی زمین بگوید من خدا را به یادت می‌آورم. منظور از اینگونه سخن گفتن اینست که تو غفلت داری. ثانیاً: تمامی سخنان و کلماتش با کنایه است (ای فرزند رسول خدا، خدا را به یادت می‌آورم) ولی با ادب صحبت می‌کند و منفعت طلبی و دنیاخواهی اش را در طریقه ی ظاهراً با ادب اش، پنهان می‌دارد. ثالثاً: در آنجا که می‌گوید؛ به خدا سوگند در طلب آنچه که در دست بنی‌امیه است اگر خارج شوی تو را خواهند کشت؛ جز حکومت، مقصود دیگری از این سخن ندارد. یعنی امام را متهم می‌کند که دنبال حکومت است.

امام (ع) توجه و اعتنایی به سخنان او نکردند و به راه خود ادامه دادند.

### منزلگاه هفتم:

هفتمین منزلگاهی که امام در آنجا سکونت کردند، منزل "خزیمه" است. مورخین نوشته اند که امام حسین (ع) در منزل خزیمه که قبل از "زرو" (منزلگاه بعدی) بود یک شبانه روز توقف کردند و چون روز بعد شد خواهرش حضرت زینب (س) به نزد حضرت آمد و عرض کرد: من از هاتفی شنیدم که این اشعار را می‌خواند:

الا یا عین فاحتلفی بجهد فمّن بیکی علی الشهداء بعدی

علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد

یعنی؛ ای چشم! بشدت بیار زیرا کیست که پس از من بر شهیدان بگرید

بر آن مردمی که مرگها ایشان را می‌راند بسوی آن مقدار که به سرآمد زمانشان باقی مانده

امام (ع) در پاسخ خواهر فرمودند: "خواهر جان! هر آنچه مقدّر شده خواهد شد"

این را تمام مورخین نقل کرده‌اند که سیدالشهداء به دنبال وعده‌ای که انتهایش مرگ است می‌رود نه حکومت.

## تاریخ کربلا - قسمت ۷

### منزلگاه دهم

در بیان سیر تاریخی حرکت حضرت سیدالشهدا (ع) از مدینه به کربلا به بحث منازل و توقفگاه های ایشان رسیدیم. در ادامه حرکت حضرت به منزل دهم بنام "شقوق" رسیدند. در این منزل امام (ع) مردی را ملاقات کرده و از او در خصوص اوضاع عراق سوال کردند. عرض کرد: "یابن رسول الله! مردم عراق همه در مخالفت شما متحد شده و برای جنگ با شما هم پیمان شده اند" حتی کسانی که امام (ع) را دعوت کرده بودند نیز برای جنگ با ایشان هم پیمان شدند. حضرت در جواب فرمودند: کار به دست خداست و هر کاری اراده نماید انجام می‌دهد و در کار خود نیز مغلوب هیچکس نمی‌شود.

حضرت سیدالشهداء (ع) در منازل مختلف از افراد متعددی در ارتباط با اوضاع عراق خبر می‌گرفتند. به این دلیل که پیک هایی را که برای کسب خبر از اوضاع عراق فرستاده بودند، هنوز بازنگشته و امام (ع) نیز علی الظاهر باید استفساری از اوضاع عراق داشته باشند.

امام (ع) اشعار زیبایی را نیز در این منزل سروده و برای آن مرد خواندند:

«فإن تكن الدنيا تُعدُّ نفيسهُ فدارُ ثوابِ اللهِ اعلى و اَبْلُ» اگر چه زندگی در دنیا برای عده ای پر بهاست اما زندگی در آخرت و پاداش آن ارزشمندتر است.

«و إن تكن الابدانُ للموتِ اُنشيتُ فقتلُ امرءٍ بالسيفِ فى اللهِ افضلُ» اگر خدا بدنها را برای مرگ آفریده پس مرگ در راه خدا بهترین و برترین نوع مرگ است.

«و إن تكن الارزاقُ قِسماً مقدراً فقلهُ حرصُ المرءِ فى الرزقِ اَجْمَلُ» اگر قبول داری که روزی قبلاً تقسیم شده پس حرص در درآمد دیگر چیست؟ کمتر حرص زدن زیباتر است.

«و إن تكن الاموالُ للتركِ جمعها فما بالُ متروكٍ به المرءُ يَبخلُ» اگر مالی را که جمع می کنی برای آنست که بگذاری و بروی، در خرج کردن آن بخل نکن.

«سلام الله يا آل احمد فأنى ارانى عنكم سوف ارحلُ» درود خدا بر شما خاندان پاک پیامبر! که من بزودی به آنها ملحق خواهم شد.

از همین اشعار مشاهده می شود که صحبت از فضای الهی است که منتهی به شهادت می شود.

### منزلگاه یازدهم

یازدهمین منزل به نام "زیاله" است. جانسوزترین منزلی است که امام پشت سر گذاشتند. "زیاله" اسم روستایی است که بسیار پرآب است. در این منزل خبر شهادت "قیس بن مسهر صیداوی" و "عبدالله بن یقطر" را به ایشان دادند.

امام (ع) در سوگ آنها اشک ریختند و در حق شان دعا کرده و فرمودند:

«اللهم اجعل لنا و لشيعتنا منزلا كريما و اجمع بيننا و بينهم فى مستقر رحمتك انك على كل شى قدير» خدایا برای ما و شیعیان ما و کسانی که پیرو ما هستند، منزلهای کرامتی را قرار ده و ما را مشمول رحمت دائمی خود قرار ده که تو بر همه ی امور توانمندی .

در اینجا حضرت به پیروان خود که در راه ایشان به شهادت رسیده اند اظهار علاقه نمودند. اما بعد اطلاعیه ای را صادر نمودند که شامل جمله ای سوزناک بود. این اطلاعیه از این قرار است:

«بنام خداوند بخشنده مهربان. به من خبری وحشتناک و تأسف انگیز رسیده است. قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر. شیعیان و پیروان ما از یاری ما دست برداشتند. هر کس پشیمان شده و می خواهد بازگردد، می تواند. من بیعتم را برداشتم»

این اطلاعیه، جوانمردانه ترین اطلاعیه ای است که در عالم صادر شده است. با وجود نقلهای مختلفی که وجود دارد بنظر می رسد تعداد افرادی که از مکه تا آن منطقه در خدمت حضرت بودند به دو هزار نفر رسیده بود، اما همه ی آنها رفتند بجز چهل و دو نفر. از اینجا مشخص می شود اعلام انصراف، فقط اختصاص به شب عاشورا نداشته است.

### منزلگاه دوازدهم

دوازدهمین منزلگاه "بطن العقبه" است. در آنجا پیرمردی به نام "عمر بن لوزان" از طایفه بنی اکرمه خدمت امام (ع) رسید. به سیدالشهداء (ع) عرض کرد: به کجا می روید؟ فرمودند: به کوفه. گفت: تو را به خدا قسم می دهم که از این کار منصرف شوید. اگر به کوفه می روید، نمی

روید مگر بطرف سرنیزه ها، نمی روید مگر بطرف شمشیرهای برنده. اگر آنهایی که با تو هم اتحاد هستند، علیه حکومت قیام کنند و بعد بر آنها وارد شوید، برای شما بهتر است.

این روایت را محدثین نقل کرده و می گویند این ماجرا حکایت از بی وفایی اهل کوفه می کند. یعنی مردم کوفه دیگر با تو کاری ندارند و آنهایی که دعوت کردند، نه تنها کاری ندارند، بلکه به جنگ با حضرت رفتند.

یک وقت کسی از پیمانش منصرف می شود و می گوید با تو کاری ندارم. اما یک وقت است که اقدام به جنگ و ستیز می کند. در زیارت سیدالشهداء (ع) می خوانید که "تَنْقَبْتُ لِقَتَالِك" آنهایی که با تو مبارزه کردند، نقاب زدند .

چرا نقاب زدند؟ چون امام (ع) همه ی آنها را می شناخت. آنها کسانی بودند که گفتند بیا! از امام (ع) خجالت می کشیدند .

به همین خاطر پیرمرد به امام (ع) گفت: اگر آنها قیام کنند و ابن زیاد را از بین ببرند و بعد وارد شوید، بهتر است. یعنی آنها این کار را (قیام را) با تو و برای تو انجام نمی دهند. امام (ع) نیز در پاسخ فرمودند: این را که گفتی بر من هم واضح و آشکار است. می دانم. اما خداوند چیزی را که از ازل اراده کرده، اتفاق خواهد افتاد. فرمودند: هرگز مرا رها نمی کنند تا اینکه خون مرا بریزند. یعنی مردم کوفه کمر به قتل من بستند و تا مرا نکشند رها نمی کنند. این پاسخ عده ای است که می گویند چرا حسین بی علی (ع) از زمانیکه فهمیدند مردم کوفه دیگر با او کاری ندارند، مسیر مدینه، یمن یا جای دیگری را در پیش نگرفت. در یک عبارت دیگر فرمودند: اگر در لانه ی مرغی هم بروم از آنجا مرا خارج می کنند. این بمعنای عدم امنیت حضرت سیدالشهداء (ع) در تمامی بلاد اسلامی است.

بنابراین برای امام (ع) دیگر فرقی ندارد به مکه بازگردد یا به یمن و یا به هر جای دیگری برود. امام (ع) در ادامه فرمودند: وقتی اینها این کار را کردند، خداوند کسی را که آنها را ذلیل کند، بر آنها مسلط می کند تا اینکه پست ترین جوامع اسلامی شوند .

تا اینجا این بیان از "ابن لوزان" از قبیله بنی اکرمه بود. امام (ع) به اصحاب خود رو کردند و فرمودند: من برای خودم جز کشته شدن چیزی را پیش بینی نمی کنم. از ایشان پرسیدند مأخذ این سخن کجاست؟ فرمودند: من در عالم رؤیا دیدم که سگهایی به من حمله کرده و مرا گاز می گیرند. بدترین و شدیدترین حمله به من توسط سگی بود که "ابقع" بود یعنی سیاه و سفید بود. می گویند این همان شمر ملعون است چون دچار بیماری پیسی شده و چهره اش دو رنگ شده بود.

زمانیکه روی سینه ی امام (ع) نشست، امام (ع) فرمودند: من این صحنه را قبلاً در عالم رؤیا دیده بودم. آقای ما آقادر کریم است که به شمر فرمودند: « تو همه ی عزیزان مرا کشتی، از این کار دست بردار، من گذشته ی تو را ضمانت می کنم! آباء و اجدادم بهشت را برای تو تضمین می کنند » شمر گفت: "من گندم یزید را که نقد است، به وعده ی نسبه جد تو نمی فروشم" امام (ع) تسلیم مرگ شدند و آن ملعون هم کاری که می خواست را انجام داد.

### منزلگاه سیزدهم و چهاردهم

سیزدهمین منزلگاه "شراف" نام دارد. در این منزلگاه امام (ع) دستور دادند آب زیادی را بردارند. اینجا معلوم می شود چرا امام (ع) آن شتران را در منزل "تنعیم" اجاره گرفتند.

از منزل سیزدهم که "شراف" بود به چهاردهمین منزل یعنی "ذوحسب" آمدند. در منزل چهاردهم یکی از اصحاب که اولین کسی بود که وارد شده بود، گفت: "الله اکبر" امام (ع) هم فرمودند: « الله اکبر » معلوم می شود که اگر جایی تکبیر گفته شود، جوابش از حیث سنت پیامبر (ص)

اینست که ابتدا تکبیر بگویی و بعد پرسی: چه خبر؟ امام هم در پاسخ تکبیر او فرمودند: «الله اکبر» و بعد فرمودند که چه شده است که الله اکبر می گویی؟

گفت: "من قبلا این مسیر را آمده بودم. الآن در مقابل خود نخلستان می بینم، در حالی که اصلاً نخلستانی در این مسیر وجود نداشت."

امام (ع) بسوی بعضی دیگر از اصحاب رو کرده و فرمودند « شما چه فکر می کنید؟ »

گفتند: "آقا آنچه به ذهنمان می رسد اینست که آن نخلستان نیست بلکه نیزه ها و سر اسبهای لشکریان کوفه و شام است" امام (ع) فرمودند: «درست است»

### در لشکر "ذو حسب" چه کسانی هستند؟

سردار و سپهسالار لشکر شام، جناب "حر بن یزید ریاحی" است که با ۱۰۰۰ نفر به رزم آمده بود.

من حکایت "حر" را در اینجا بصورت اجمال عرض می کنم تا ببینید که "حر" از اول چه تصمیمی داشته است.

حکایت حر ابن یزید ریاحی

امام (ع) فرمودند به لشکر "حر" آب دهید. از آبی که بار شترها بود به آنها دادند. لشکریان که تمام شدند فرمودند به حیوانات آنها نیز آب بدهید.

بعد به حجاج بن مسرور جحفی دستور دادند اذان بگو. وقتی اذان گفت امام ردایی پوشیدند و نعلین خود را به پا کردند و عمامه رسول الله را به سر گذاشتند و برای سپاه "حر بن یزید ریاحی" یک خطبه خواندند.

فرمودند: ای مردم، این دلیل و برهانی است که من در پیشگاه خداوند در قیامت برای شما مردم می آورم.

من سرخود پیش شما نیامده ام. زمانی پیش شما آمدم که نامه های شما بواسطه ی پیکهای شما نزد من رسید. به من گفته بودید که بیا، ما پیشوا و امامی نداریم. شاید خداوند بواسطه ی تو ما را در مسیر هدایت قرار دهد. اگر هنوز همانگونه که در نامه های تان نوشته اید، به من تعهد بدهید تا اطمینان پیدا کنم، در شهر کوفه به سراغتان می آیم و کاری به این سپاه ندارم. ولی اگر نمی خواهید تا بیایم و در این مطلب سست شده اید، رهایم کنید تا به همان جایی که از آنجا بسوی شما آمده ام (مدینه) بازگردم.

آیا در تاریخ جواب این سؤال را داده اند که چرا امام (ع) بازنگشتند؟

پاسخ همان عبارتی است که در "بطن العقبه" فرمودند: « من هر جا بروم، امنیت نخواهم داشت »

امام (ع) نماز را خواندند و بعد از مدتی خطبه ی دیگری را برای لشکریان "حر بن یزید ریاحی" خواندند که در آن خطبه خود را معرفی کردند.

باقی مباحث در جلسات آینده مطرح خواهد شد.